

The Good Shepherd



The Lost Lamb, By Del Parson. © Del Parson

شبان نیکو

The Good Shepherd

شبان نیکو

شبان نیکو

THE GOOD
SHEPHERD

مترجمین: م . خسروی

ج . اسلاتر

چاپ دوم

فهرست مندرجات

صفحه

| | |
|---|-----|
| تولد عیسی در بیت لحم..... | ۸ |
| دوران جوانی عیسی و کار یحیی تعمید دهنده | ۲۰ |
| آغاز خدمات عیسی | ۲۸ |
| بعضی از گفتار و کردار مسیح | ۳۴ |
| بعضی از گفتار و کردار دیگر مسیح | ۵۲ |
| روزهای آخر در اورشلیم | ۶۶ |
| صلیب و قیام عیسی | ۷۶ |
| یکی از فصلهای کتاب مزمور حضرت داود..... | ۹۴ |
| فهرست لغات | ۹۶ |
| فهرست عبارات و اصطلاحات..... | ۱۱۳ |

Table of Contents

| | |
|--|-----|
| Introduction (Persian) | 7 |
| Chapter One – Jesus is born in Bethlehem | 8 |
| Chapter Two – The period of Jesus' youth and the work of John the Baptist | 19 |
| Chapter Three – Jesus begins His work | 27 |
| Chapter Four – Some words and works of Jesus | 33 |
| Chapter Five – Some more words and works of Jesus | 49 |
| Chapter Six - The last days in Jerusalem | 61 |
| Chapter Seven – The crucifixion and the resurrection of Jesus | 71 |
| Psalms 23 | 91 |
| Word list | 92 |
| Phrase and idiom list | 107 |

پیشگفتار مترجمین

کتابی که هم اکنون در دست دارید، خلاصه و ترجمه کتابی می باشد که توسط مؤسسه مودی در ایالت متحده آمریکا منتشر شده است این کتاب با کسب اجازه از مؤسسه مذکور در ایران نیز منتشر شد.

برای دو منظور این کتاب تهیه شده اولاً، خودآموز انگلیسی باشد برای کسانی که مایل بفراگرفتن زبان مذکور هستند و یا اینکه می خواهند برمعلومات انگلیسی خود بیافزایند. برای تأمین این منظور ترجمه فارسی هر صفحه انگلیسی در مقابل آن قرار دارد. و نیز برای اینکه باسهولت ترجمه جملات انگلیسی مشخص شوند، یا بالعکس، جملات انگلیسی و فارسی متوالیاً شماره بندی شده است. اگر چه ترجمه جملات فارسی تحت اللفظی می باشد با وجود این کوشش نموده ایم که عین مطالب انگلیسی را بطور صحیح بفارسی برگردانیم. در بعضی موارد، معنی دقیق یک کلمه انگلیسی در زبان فارسی یافت نمیشود ولی هنگامی که جمله بطور کلی خوانده شود، در ترجمه فارسی معنی آن مفهوم میگردد.

همچنین برای کمک بیشتر در مورد آموختن زبان انگلیسی، دونوع فهرست از لغات این کتاب تهیه و به آخر کتاب ضمیمه شده است و این دو فهرست عبارتند از "فهرست لغات" و "فهرست اصطلاحات و عبارات". هر یک از فهرست های فوق الذکر به ترتیب الفباء تنظیم شده و معنی فارسی هر لغت و عبارت در مقابل آن مذکور گشته است. هنگام خواندن این کتاب اگر به اشکالی در مورد لغت و یا عبارت برخورد نمودید میتوانید به یکی از فهرست های مربوط رجوع و اشکال خود را مرتفع سازید. در ضمن این فهرست ها برای فراگرفتن لغات جدید، بسیار سودمند می باشد.

دومین هدف این کتاب آنست که بعضی از خصوصیات برجسته زندگی عیسی مسیح را بطور اختصار و ساده براه علاقمندان روشن سازد. کتاب مقدس (تورات و انجیل) عیسی مسیح را شبان نیکو معرفی نموده و همچنین عیسی خود را شبان نیکو نامیده است. در انجیل بقلم یوحنا باب ۱۰ آیه ۱۱ گفته عیسی را ذیلا چنین میخوانیم: "من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد".

امید است کسانی که این کتاب را مورد مطالعه قرار میدهند با عیسی مسیح آشنا شده و یک علاقه خاصی نسبت باو در وجودشان ایجاد گردد تا با خلوص نیت براو توکل نموده و وی را بعنوان شبان نیکوی خود بپذیرند.

فصل اول

تولد عیسی در بیت لحم

۱ - مریم مادر عیسی در شهر کوچکی بنام ناصره که در بین تپه های جلیل واقع شده است زندگی میکرد ۲ - مریم میخواست بانجاری مسمی بیوسف بود که اوهم مانند خودش در ناصره زندگی میکرد ازدواج کند. ۳ - یک روز خداوند، جبرائیل فرشته را به نزد مریم فرستاد تا باو پیغامی بدهد ۴ - مریم بمحض دیدن فرشته، ترسان گشت. ۵ - ولی فرشته باو گفت که برایش خبر خوشی دارد ۶ - عیسی که مسیح موعود باشد، بزودی بدنیا خواهد آمد ۷ - او پدر جسمانی نخواهد داشت، بلکه بوسیله روح القدس در رحم مریم قرار خواهد گرفت ۸ - و جبرائیل گفت که هنگام تولدش مریم باید اسمش را عیسی بگذارد.

۹ - مریم دختر عمویی داشت بنام ایصابات که در دهکده ای که صد و شصت کیلومتر از ناصره دور بود زندگی میکرد ۱۰ - مریم مشتاق بود که درباره این پیغام عجیب با او صحبت کند ۱۱ - پس عازم سفر طولانی شده و به یهودیه رفت تا ایصابات را ببیند.

۱۲ - در ضمن خدا به ایصابات وعده پسری داده بود. ۱۳ - بزودی بعد از ملاقات مریم، بچه او بدنیا آمد ۱۴ - همه دوستان ایصابات خوشحال و برای دیدن او آمده بودند و با او خدا را برای آن کار بزرگ تمجید می نمودند. ۱۵ - بعد از هشت روز اطفال یهودی نامگذاری میشوند ۱۶ - فرزند ایصابات را یحیی نام نهادند.

Chapter One

Jesus is born in Bethlehem

1. Mary, the mother of Jesus, lived in the little town of Nazareth, among the hills of Galilee. 2. Mary was going to be married to a carpenter called Joseph, who, like herself, lived in Nazareth. 3. One day, God sent the angel Gabriel to Mary with a message. 4. Mary was frightened when she saw the angel. 5. But the angel told her he had some glad news for her. 6. Jesus, who is the promised Messiah, will come into the world very soon. 7. He would not have a physical father, but He would be conceived by the Holy Spirit in the womb of Mary. 8. Gabriel said that when He was born, Mary must call Him Jesus.

9. Mary had a cousin named Elisabeth, who lived about a hundred and sixty kilometers from Nazareth. 10. Mary longed to talk with her about this wonderful message. 11. So she got ready for a long journey, and went off to Judea to see Elisabeth.

12. God had also promised to send Elisabeth a son. 13. Soon after Mary's visit the baby was born. 14. All of Elisabeth's friends were glad, and came to see Her, and to thank God with her for His great kindness. 15. The little Jewish babies have names given to them when they are eight days old. 16. Elisabeth's son was named John.

۱۷ - شبی پس از آنکه مریم از ملاقات الیصابات برگشته بود، فرشته خداوند در رؤیا به یوسف ظاهر شود ۱۸ - فرشته جریان حامله شدن مریم را برای او بیان کرد ۱۹ - همچنین فرمود که از گرفتن مریم مردد نباشد، زیرا آنچه که در او قرار گرفته مسیح موعود است ۲۰ - فرشته به یوسف گفت " باید اورا عیسی بنامید، زیرا او کسی است که میباید امت خویش را از گناهانشان نجات دهد"

۲۱ - پس از آنکه یوسف از خواب بیدار شد تصمیم گرفت بر حسب آنچه که فرشته باو فرموده بود عمل کند ۲۲ - او مریم را بنکاح خویش در آورده بمنزل خود برد.

۳ - در همین زمان اغسطس قیصر امپراطور بزرگ روم به هیروдіس دستور داد که قوم یهود را سرشماری کند. ۲۴ - هر بیست سال یکبار اغسطس سرشماری میکرد تا بداند میزان پرداخت مالیات یهود چقدر است، همچنین چند نفر سرباز یهودی میبایست داشته باشد.

۲۵ - در فلسطین، هنگام سرشماری، مردم مجبور بودند به وطن آبا و اجداد خود که زمانهای خیلی پیش در آنجا زندگی میکردند بروند تا در آنجا اسمشان نوشته شود ۲۶ - باری یوسف و مریم هم از خاندان داود پادشاه بزرگ بودند که زادگاهش بیت لحم بود. ۲۷ - بنابراین مریم میبایست آماده مسافرت طولانی شده و همراه شوهر خود به بیت لحم برود ۲۸ - فاصله بین بیت لحم و اورشلیم ده کیلو متر میباشد ۲۹ - بیت لحم بر روی تپه ای واقع شده و مردم برای رفتن به این شهر میبایستی از دامنه تپه بالا بروند.

17. One night, soon after Mary got back from visiting Elisabeth, the angel of the Lord spoke to Joseph in a dream. 18. The angel told him about Mary becoming pregnant. 19. He also told him not to be afraid to marry, because her child would be the promised Messiah. 20. He said to Joseph, "You must name Him Jesus, for it is He will save His people from their sins."

21. When Joseph woke up, he decided to do what the angel had told him. 22. He at once took Mary to his own home as his wife. 23. About this time Caesar Augustus, the great Emperor at Rome, ordered Herod to take a census of the Jews. 24. Every twenty years Augustus had a census taken, so that he might know how much money the Jews ought to pay him, and how many Jewish soldiers He ought to have.

25. In Palestine at census time, people had to go to the towns where their ancestors lived a long time ago, to have their names put down there. 26. Now, both Joseph and Mary belonged to the family of the great King David, who was born in Bethlehem. 27. So Mary had to prepare for a long journey and go with her husband to Bethlehem. 28. Bethlehem is ten kilometers from Jerusalem. 29. It is on the top of a hill, and people have to climb up a steep road to get into the town.

۳۰ - مریم و یوسف پس از طی مسافرت طولانی از ناصره، حتی نتوانستند در مهمانخانه جائی برای استراحت پیدا کنند ۳۱ - ولی مکانی دیگر بود که شتران والاغ ها در آنجا جای داده بودند.

۳۲ - شاید یک غاری در دامنه تپه بوده است ۳۳ - چون در مهمانخانه جائی برای مریم و یوسف نبود بنابراین مجبور بودند در آن طویله بخوابند ۳۴ - در آن طویله عیسی بدنیا آمد ۳۵ - مریم او را در قنداقه پیچیده و در آخور خوابانید.

۳۶ - تپه ای که بیت لحم بر روی آن واقع شده، چرا گاه های سبز و خرمی دارد که چوپانان گله های خود را در آنجا میچرانند ۳۷ - در فلسطین جانوران درنده نیز وجود داشت. بنابراین چوپانان بیت لحم شبها که گوسفندان خود را برای چرانیدن میبردند مراقب بودند که آسیبی به آنها نرسد.

۳۸ - شبی فرشته خداوند بر آنها ظاهر شده، کنار ایشان ایستاد و نوری درخشنده برگرد آنها تابید ۳۹ - چوپانان خیلی ترسیدند ۴۰ - اما فرشته گفت: " مترسید اینک بشارت خوش و عظیم بشما میدهم که برای جمیع قوم خواهد بود ۴۱ - زیرا امروز در شهر داود نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شده است " ۴۲ - ناگاه گروه از فرشتگان ظاهر شده و با هم خدا را حمد کنان میگفتند: " در ملکوت اعلی، خدا را جلال و در میان مردمی که مقبول خدا میباشند آسایش باد "

30. Mary and Joseph, after their long journey from Nazareth, could not find even an inn to lie down in. 31. But there was another place in which asses and camels were kept. 31 But there was another place in which asses and camels were kept. 32. Perhaps it was a cave in the side of the hill.

33. Because there was no room for them in the inn, Mary and Joseph had to go into that stable to sleep. 34. In that stable Jesus Christ was born. 35. Mary wrapped Him in swaddling cloths and laid Him in the manger.

36. On the hill where Bethlehem stands, there are green places where shepherds feed their flocks. 37. There are many wild animals in Palestine; there-fore, when the shepherds of Bethlehem took their sheep out to graze at night, they watched to see that no harm came to them.

38. One night an angel of the Lord stood by them and a bright light shone around about them. 39. The shepherds were very afraid. 40. But the angel said, "Stop being afraid, for now I give you good news of great joy which is to be for all the people. 41. For today, in the town of David, a Saviour has been born, Who is Christ the Lord." 42. Suddenly there appeared a multitude of heavenly angels, and they praised God saying, "Glory to God in the highest heaven and peace on earth to all men!"

۴۳ - بعد از رفتن فرشتگان به آسمان، چوپانان با عجله به بیت لحم شتافتند ۴۴ - آنها همانطوریکه فرشته خداوند گفته بود، مریم و یوسف و طفلی که در آخور خوابیده بود یافتند و سپس این پیغام فرشته را به هر کس که برخورد میکردند میگفتند.

۴۵ - عیسی نخست زاده مریم بود ۴۶ - پسران نخست زاده در خانواده های یهودی وقتیکه چهل روزه میشدند آنها را به معبد بزرگ میبردند و وقف خداوند مینمودند.

۴۷ - بنابراین هنگامی که عیسی چهل روزه شد مریم و یوسف او را از بیت لحم به اورشلیم برده تا در معبد، وقف نمایند. ۴۸ - رسم بود که مادران، یک بره یا دو عدد کبوتر همراه فرزندان خود ببرند و قربانی کنند ۴۹ - مریم هم چون قادر نبود بره ای بخرد، دو کبوتر قربانی کرد.

۵۰ - در شرق فلسطین کشور هائی بودند که مردمانش عادت داشتند بادقت در مورد خورشید، ماه و ستارگان مطالعه کنند ۵۱ - آنها بمحض مشاهده یک چیز تازه و شگفت انگیز، فکر میکردند که واقعه ای عجیب، بوقوع خواهد پیوست ۵۲ - بعضی از آنها در باره خدا و مسیح موعود از یهودیا شنیده و یاد گرفته بودند. ۵۳ - بنابراین، آنها نیز مانند یهودیا مشتاق و منتظر آمدن عیسی بودند.

43. After the angels went back into heaven, the shepherds ran quickly to Bethlehem. 44. As the angel of the Lord had said, they found Mary and Joseph, and the Babe lying in the manger, and then they told everyone they met about the angels' message.

45. Jesus was Mary's first child. 46. The first-born sons of Jewish homes, when they were forty days old, were taken to the Temple and devoted to God.

47. Therefore, when Jesus was forty days old, Mary and Joseph took Him from Bethlehem to Jerusalem to dedicate Him in the Temple. 48. The mothers used to take a lamb with them, or two pigeons, as a sacrifice to God. 49. Mary sacrificed two pigeons because she was too poor to buy a lamb.

50. To the east of Palestine, there were countries where the people used to watch the sun and the moon and the stars very carefully. 51. If they saw anything new and strange in the heavens, they thought it meant that something wonderful was going to happen. 52. But some of them had heard from the Jews and knew about God, and about the Messiah who was coming. 53. Therefore, they, like the Jews, were longing for Jesus' coming.

۵۴ - یک روز این ستاره شناسان، ستاره درخشانی را در آسمان مشاهده نمودند که قبل از آن هرگز ندیده بودند. ۵۵ - وقتی که بدان چشم دوخته بودند فهمیدند که پادشاه بزرگ یهود بطور یقین در یهودیه متولد شده است. ۵۶ - پس آنها شتران خود را آراسته و با خود هدایای گرانقیمت برداشته عازم سفر شدند. ۵۷ - پس از هفته ها راه پیمائی باورشلیم رسیدند. ۵۸ - وقتی که به اورشلیم رسیدند پرسیدند: " کجاست آن پادشاه موعود یهود؟ ماستاره او را در مشرق دیده و برای پرستش او آمده ایم."

۵۹ - وقتی که هیرودیس پادشاه این خبر را شنید، مضطرب گردید. ۶۰ - او فرستاد تا علمای دین یهود و دانشمندان را به نزدش بیاورند تا از آنها بپرسد که مسیح موعود در کجا میبایست متولد شود. ۶۱ - آنها گفتند " پیامبران نوشته است که مسیح در بیت لحم یهودیه باید متولد شود" ۶۲ - آنگاه هیرودیس به ستاره شناسان گفت " بروید و بادقت درباره طفل تحقیق کنید، وقتی که او را یافتید مرا خبر دهید تا رفته او را پرستش و احترام نمایم."

۶۳ - ستاره شناسان چون سخن پادشاه را شنیدند روانه بیت لحم شدند. ۶۴ - آن ستاره ای که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان میرفت تا فوق آنجائی که طفل بود رسیده بایستاد. ۶۵ - چون ستاره را دیدند بی نهایت شاد شدند. ۶۶ - هنگامی که بخانه در آمدند طفل را بامادرش مریم دیدند و بروی در افتاده او را پرستش نمودند. ۶۷ - هدایای خود را که عبارت بودند از طلا، کندر و مر، باو تقدیم کردند. ۶۸ - ولی ستاره شناسان به نزد هیرودیس مراجعت نکردند زیرا خداوند در خواب بآنها گفته بود که به نزد هیرودیس نروند. ۶۹ - پس از راه دیگر به وطن خود رفتند.

54. One day these wise men saw a bright star which they had never seen before. 55. As they looked at it they felt sure that the great King of the Jews had been born in Judea. 56. So they prepared their camels and took expensive gifts and began their journey. 57. They travelled for many weeks till they came to Jerusalem.

58. When they arrived in Jerusalem, they asked,, “Where is He that is born the King of the Jews? We saw His star in the East, and have come to worship Him.”

59. When Herod heard this news, he was troubl-ed. 60. He sent for the Jewish religious leaders and scho-lars to come to him, so he could ask them where Christ would be born. 61. They said, “The prophet wrote that Christ must be born in Bethlehem of Judea.” 62. Then Herod said to the wise men, “Go and care-fully search for the Child, and when you find Him, bring back word to me, that I too may go and honour Him.”

63. When the wise men had heard the king, they went away to Bethlehem. 64. The star which they had seen in the East went before them till it came and stood over where the young Child was. 65. When they saw the star, they rejoiced with great joy. 66. When they had come into the house, they saw the young Child with Mary, His mother, and they fell down and worshipped Him. 67. They gave him their presents—gold and frankincense and myrrh. 68. But the wise men did not go back to Herod, because God told them in a dream not to do that. 69. So they went home by another way.

۷۰ - بعد از آنکه ستاره شناسان روانه شدند، فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شد ۷۱ - باو گفت "برخیز طفل و مادرش را برداشته بمصر فرار کن و در آنجا بمان تا بتو خبر دهم، زیرا هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید." ۷۲ - پس یوسف شبانگاه برخاسته طفل و مادر او را برداشته بسوی مصر روانه شد.

۷۳ - چون هیرودیس فهمید که ستاره شناسان مراجعت نکرده اند بسیار غضبناک شد. ۷۴ - او سربازان خود را به بیت لحم فرستاد تا تمام اطفال ذکور کمتر از دو سال را بکشند ۷۵ - مادران بیچاره برای فرزندان خود گریه میکردند و هیچکس نمیتوانست آنها را تسلی دهد.

۷۷ - یوسف و مریم در مصر مانده و منتظر دستور فرشته بودند تا به آنها بگویند که وقت مراجعت به فلسطین رسیده است ۷۸ - یک شب وقتی که عیسی تقریباً به سن سه سالگی رسیده بود، پیغام رسید. ۷۹ - فرشته در رؤیا به یوسف گفت: "برخیز، بچه و مادرش را برداشته بزمین اسرائیل مراجعت نما زیرا آنانیکه قصد کشتن طفل را داشتند، وفات یافتند."

۸۰ - پس یوسف برخاسته بچه و مادر او را برداشت و به سر زمین اسرائیل رفت. ۸۱ - وقتی که به آنجا رسید مردم باو گفتند، هیرودیس مرده است ولی پسرش ارکلاؤس بجای او پادشاه شده. ۸۲ - هنگامی که یوسف دریافت که ارکلاؤس بر تخت پدرش نشسته، ترسید در یهودیه بماند. ۸۳ - بار دیگر خدا در رؤیا باو گفت که به جلیل برگردد. ۸۴ - پس یوسف و مریم با عیسی به جلیل برگشته و در ناصره ساکن شدند.

70. After the wise men were gone, the angel of the Lord came to Joseph in his sleep. 71. He said to him, "Get up! Take the Child and His mother and escape to Egypt; stay there until I further direct you, for Herod is going to search for the Child to destroy Him." 72. So Joseph at once got up and took the young Child and His mother by night and went away to Egypt.

73. When Herod found that the wise men did not come back, he was very angry. 74. He sent his soldiers to Bethlehem to kill all the baby boys who were less than two years of age. 75. Also they killed all the baby boys in the towns near Bethlehem. 76. The poor mothers cried for their children, and nobody could comfort them.

77. Joseph and Mary stayed in Egypt, waiting for the angel to bring them word that it was time to go back again to Palestine. 78. One night, when Jesus was about three years old, the message came. 79. The angel of the Lord said to Joseph in a dream, "Get up, take the Child and His mother and return to the land of Israel, for those who sought the Child's life are dead."

80. So Joseph arose and took the young Child and His mother, and returned to the land of Israel. 81. When he arrived, people said to him, "Herod is dead, but his son Archelaus is king." 82. When Joseph knew that Archelaus was king, he was afraid to stay in Judea. 83. God again spoke to him in a dream and told him to go back to Galilee. 84. So Joseph, Mary and Jesus went back to Galilee, and lived in Nazareth.

فصل دوم

دوران جوانی عیسی و کار یحیی تعمید دهنده

۱ - ناصره بردامنه تپه ای که باغات و مزارع، در پائین آن است بناشده.
۲ - در بین این مزارع چشمه ای هست که زنهای ناصره میروند و از آن آب میگیرند ۳ - عیسی هم بامادرش حتماً بسرآن چشمه رفته است ۴ - بعضی موقع که مادرش خسته میشد، ممکن است او میرفت و برایش آب میآورد.
۵ - یوسف شوهر مریم نجار بود و عیسی نیز نجارشده ۶ - غالباً اواز مغازه کوچک بیرون میآمد و روی زمین مسطحی می نشست با چوب، چکش، سریشم و اره در کوچه تنگ کار میکرد، درست مانند نجارهای امروزه که در ناصره کار میکنند.

۷ - وقتی که پسران یهودی بسن دوازده سالگی میرسیدند آنها "پسران شریعت" نامیده میشدند وایشان را برای شرکت در عید فصح باورشلیم میبردند ۸ - زمانی که عیسی دوازده ساله شد، یوسف و مادرش او را با خود برای شرکت در عید فصیح بردند. ۹ - هنگامی که هفته مخصوص عید پایان رسید، مریم و یوسف عازم مراجعت به ناصره گردیدند اما عیسی در اورشلیم ماند. ۱۰ - هزاران نفر در همان موقعی که یوسف و مریم حرکت کردند، اورشلیم را ترک نمودند. ۱۱ - پس وقتی مریم و یوسف، عیسی را در بین جمعیت ندیدند در وهله اول احساس نگرانی نمودند ۱۲ - آنها بخود گفتند. "ما بزودی او را با بعضی از دوستان، خواهیم یافت" ۱۳ - بعداً در بین جماعت او را جستجو کردند اما وی را ندیدند ۱۴ - بالاخره برای یافتن او دوباره به اورشلیم برگشتند.

Chapter Two

The period of Jesus' youth and the work of John the Baptist

1. Nazareth is built on the side of a hill, with gardens and fields down below. 2. Among these fields there is a fountain where the women of Nazareth go to draw water. 3. Jesus must have gone with His mother to that fountain. 4. Sometimes, when she was tired, He may have brought water for her Himself.

5. Joseph, Mary's husband, was a carpenter and Jesus also became a carpenter. 6. He may have come out of the little shop and sat down on the ground with wood, hammer, glue and saw, and worked away in the narrow street, just as the carpenters of Nazareth do now.

7. When the Jewish boys were twelve years old, they were called "sons of the Law," and they were taken to Jerusalem for the Passover. 8. When Jesus was twelve years old, Joseph and His mother took him up with them to the Passover. 9. When the special week was over, Mary and Joseph started on the journey back to Nazareth, but Jesus stayed behind in Jerusalem. 10. Thousands of people left Jerusalem at the very time that Mary and Joseph started to leave. 11. So when Mary and Joseph did not see Jesus in the crowd they did not at first feel worried. 12. They said to them-selves, "We shall find Him soon with some of our friends." 13. Later, they looked for Him in the crowd, but they did not see Him. 14. At last they went back again to Jerusalem to find Him.

۱۵ - روز بعد آنها او را در معبد بزرگ یافتند ۱۶ - چند نفر از پیشوایان دین در آنجا بودند و هر کس که او را میدید و تعالیمش را میشنید، متعجب میشد ۱۷ - همچنین از او سؤال میکردند و او بخوبی و با حکمت پاسخ میگفت ۱۸ - هیچکس نمیتوانست بفهمد که چگونه پسر جوان میتواند اینقدر حکیم باشد.

۱۹ - وقتی مریم و یوسف دیدند که عیسی در آنجا نشسته و پیشوایان دین بدور او جمع شده اند، بی نهایت حیران شدند. ۲۰ - مادرش از او پرسید که چرا در اورشلیم مانده و گفت: "فرزندم چرا با ما چنین رفتار کردی؟" ۲۱ - من و یوسف با نگرانی زیاد در پی تو میگشتیم.

۲۲ - عیسی بمادرش گفت: "چرا مرا جستجو کردید؟ آیا ندانسته اید که من باید در منزل پدرم باشم؟" ۲۳ - آنگاه عیسی همراه او و یوسف به ناصره برگشت و مانند همیشه آنها را اطاعت میکرد.

۲۴ - ما بیش از این در باره جوانی عیسی نمیدانیم ۲۵ - اما میدانیم همانطوریکه بزرگ میشد "او دائماً در حکمت و در قامت و رضامندی در نزد خدا و انسان ترقی میکرد".

۲۶ - شما در فصل اول راجع به طفلی که یحیی نام داشت خواندید ۲۷ - زکریا و الیصابات وقتی که یحیی بدنیا آمد او را وقف خداوند نمودند ۲۸ - هرگز موی سرش را نمی تراشیدند و نمیگذاشتند شراب و مسکری بنوشد و یا انگور و کشمش بخورد ۲۹ - در آن زمان به این طریق نشان دادند که شخص به خدا تعلق دارد.

15. Next day they found Him in the Temple. 16. Several religious leaders were there, and everyone who saw and heard him was astonished. 17. They asked him questions too, and He answered them wisely and well. 18. Nobody could understand how such a young boy could be so wise.

19. When Mary and Joseph saw Jesus sitting there with religious leaders all around him, they were greatly surprised. 20. His mother asked Him why He had stayed in Jerusalem, and she said, "My child, why did You treat us so? Joseph and I with great anxiety have been searching for You!"

22. Jesus said to His mother, "Why were you searching for me? Did you not know that I must be in my Father's house?" 23. Then, Jesus went back with her and Joseph to Nazareth and obeyed them exactly as He always had done.

24. We do not know much more about Jesus when He was a boy. 25. But we do know that as He grew, He "grew in wisdom and in body and in favour with God and man."

26. In the first chapter, you read about a child who was called John. 27. Zacharias and Elisabeth devoted John to God when he was born. 28. They never cut his hair, and they never let him drink wine, or eat grapes or raisins. 29. That was what they did in those days to show that a person was devoted to God.

۳۰ - وقتیکه یحیی بسن بلوغ رسید، او خود را تسلیم خداوند نمود
۳۱ - بمرور زمان که رشد میکرد این فکر بنظرش رسید که میبایستی که خانه
و دوستان خود را ترک گوید و به بیابان برود و در آنجا زندگی کند ۳۲ -
در بیابان خوراکش ملخ و عسل بری بود.

۳۳ - خدا گفته بود که یحیی میباید پیشرو مسیح موعود باشد و طریق
اورا هموار سازد - یعنی قلوب مردم را برای پذیرفتن نجات دهنده آماده کند.
۳۴ - هنگامی که یحیی در بیابان بسر میبرد، خداوند به وی دستور داد
که کارش را شروع کند. ۳۵ - پس او به یهودیه رفت و در کنار رود اردن
برای مردمی که از آنجا عبور میکردند موعظه می نمود.

۳۶ - یحیی میگفت: " توبه کنید! زیرا فرمانروائی خدا نزدیک است"
۳۷ - گروهی عظیم از اورشلیم و نواحی یهودیه به نزد یحیی رفته تا
سخنانش را بشنوند ۳۸ - بعضی از آنها پس از شنیدن موعظه اش میگفتند
، " پس چه کنیم؟ " ۳۹ - یحیی (در جواب) میفرمود: " نسبت بهمدیگر
مهربان باشید، گرسنگان را خوراک دهید و بر هنگان را بپوشانید."

۴۰ - حتی عده ای از پیشوایان مغرور به کنار رود اردن به نزد یحیی
میآمدند ۴۱ - یحیی به آنها میگفت نباید فخر کنند که یهودی هستند، بلکه
باید بوسیله اعمال خود نشان دهند که حقیقتاً از گناهان خویش دست
کشیده اند.

۴۲ - عده کثیری که موعظه یحیی را شنیدند از گناهان خود توبه کرده
و یحیی آنها را در رود اردن تعمید داد. ۴۳ - یحیی به مردم میفرمود که او
فقط میتواند جسم آنها را با آب تعمید دهد، اما کسی که بعد از او میآید
قادر است قلوب ایشان را با روح القدس تعمید بدهد، و شخص مورد نظر
عیسی بود.

30. When John was old enough to understand, he devoted himself to God. 31. As he grew older, he made up his mind that he would leave his home and friends, and go to live in the wilderness. 32. In the wilderness, his food was locusts and wild honey.

33. God had said that John should go before the Messiah to prepare the way for Him—to get peoples 'hearts ready to receive the Saviour.

34. When John was in the wilderness, God told him to begin his work. 35. So he went to Judea and on the banks of the river Jordan began to preach to everyone who passed by.

36. John said, "Repent! For the kingdom of heaven is near." 37. A great many people went out from Jerusalem and out of the land of Judea to hear John's words. 38. Some of them, after they had heard his message, said, "What shall we do then?" 39. John told them to be kind to one another, to give food to the hungry and clothing to the naked.

40. Even some of the proud religious leaders came down to the Jordan to John. 41. John told them that they must not boast because they were Jews, but must show by their actions that they had really turned from their sins.

42. A great many of the people who heard John preach repented of their sins, and John baptised them in the Jordan. 43. John told the people that he could baptise only their bodies in water, but that Someone else was coming who would be able to baptise their hearts with the Holy Spirit, and the person about whom he spoke was Jesus.

۴۴ - بعد از آنکه یحیی عده زیادی را تعمید داد، روزی مشاهده نمود که شخص در حدود سی ساله بطرف او میآید ۴۵ - او عیسی مسیح بود و میآمد تا قبل از شروع کارش تعمید بگیرد.

۴۶ - او میخواست در هر امری خدا را اطاعت کند ۴۷ - او میخواست نشان دهد که برادر و دوست تمام انسانهاست. ۴۸ - پس مطابق میل عیسی، با هم داخل رود خانه اردن شده و یحیی او را تعمید داد.

۴۹ - پس از آنکه عیسی تعمید داده شد و پراز روح القدس گردید، به بیابان رفت. ۵۰ - در آنجا وقتی که خسته و گرسنه گردید شیطان به نزد او آمد - همانطوریکه در باغ عدن به نزد آدم و حوا آمد - تا او را آزمایش کند.

۵۱ - هر بار که عیسی آزموده میشد، برای پیروزی بروسوسه های شیطان، از کلام خدا نقل قول مینمود. ۵۲ - بهترین راه برای مقاومت با شیطان، بکار بردن کلام خدا میباشد. ۵۳ - کتاب مقدس که کلام خداست شمشیر روح نامیده شده است و وقتی که شیطان میبیند که ما آن شمشیر بکار میبریم، میترسد. ۵۴ - پس از خداوند بخواهیم تا ما را از روح القدس مانند عیسی مملو سازد. ۵۵ - آنگاه بزودی نحوه استفاده از کلامش را دانسته و در موقع آزمایش میتوانیم با مکر های ابلیس مقاومت کنیم و او را از خود دور سازیم.

44. After John had baptised a great many per-sons, one day he saw coming to him a man about thirty years old. 45. He was Jesus Christ, Who had come to be baptised before He began His work.

46. He wanted to obey God in everything. 47. He wanted to show that He was the Brother and Friend of all people. 48. So as Jesus wished, they went into the river Jordan together and John baptised Him.

49. When Jesus had been baptised and was filled with the Holy Spirit, He went away into a wilderness. 50. There, when He was tired and hungry, Satan came to Him--just as he had come to Adam and Eve in the garden of Eden--to tempt Him.

51. Every time that Jesus was tempted, He quoted from the Word of God in order to be victorious over Satan's temptations. 52. The very best way to resist Satan is to use the Word of God. 53. The Bible, which is the Word of God, is called the "Sword of the Spirit," and Satan is afraid when he sees us using that Sword. 54. Let us ask God to fill us, like Jesus, with the Holy Spirit. 55. Then we shall soon learn how to use His Word, and we too shall be able to drive Satan away when he tempts us.

فصل سوم

آغاز خدمات عیسی

۱ - روزی پس از آنکه جنگ با شیطان در بیابان پایان رسید، عیسی به کنار رود اردن جائیکه یحیی تعمید میداد رفت ۲ - یحیی وقتیکه دید عیسی بطرف او میآید فرمود: " اینک بره خدا که میباید گناه جهان را بردارد."

۳ - روز بعد یحیی، عیسی را دیده و باز همان کلمات را بر زبان آورد " اینک بره خدا " ۴ - یحیی، عیسی را بره خدا نامید زیرا او آمدی بود تا بخاطر گناهان، ما بمیرد.

۵ - هنگام آمدن عیسی دو نفر نزد یحیی ایستاده و آنچه را که میگفت می شنیدند ۶ - یکی از این دو نفر اندریاس و دیگری یوحنا بود ۷ - عیسی میدانست که آنها میل دارند با او صحبت کنند ، پس بطرف ایشان برگشته پرسید که چه میخواهند ۸ - گفتند " ربی (یعنی معلم) کجا منزل داری؟ " ۹ - عیسی فرمود: " بیائید و بینید " ۱۰ - او آن دو نفر را بمنزل برده و اجازه داد که تمام روز با او باشند ۱۱ - آن روز چه روز فرخنده ای بوده است!

۱۲ - اندریاس برادری داشت بنام شمعون ۱۳ - پس رفت و او را پیدا کرد و اطلاع داد که مسیح موعود را یافته است و او را به نزد عیسی آورد ۱۴ - اکنون عیسی دارای سه شاگرد شده است یعنی، یوحنا، اندریاس و شمعون. ۱۵ - روز بعد آنها را با خود به جلیل برد. ۱۶ - در بین راه با شخصی بنام فیلیپس برخورد نمودند که او نیز همشهری اندریاس و شمعون بود.

Chapter Three

Jesus begins His work

1. One day, when the fight with the devil in the wilderness was over, Jesus went to the Jordan river, to the place where John was baptising. 2. When John saw that Jesus was coming toward him, he said: "Look! He is the Lamb of God who is to take away the world's sin."

3. The next day John saw Jesus and again he said the same words: "Look! He is the Lamb of God!" 4. John called Jesus the Lamb of God, because He had come to die for our sins.

5. Two men were standing close to John when Jesus came by, and they heard what he said. 6. One of these men was Andrew, and the other was John. 7. Jesus knew that they would like to speak to Him, so He turned around and asked them what they wanted. 8. They asked, "Rabbi," (which means teacher) "Where are You staying?" 9. Jesus said, "Come and see." 10. He took the two men to His home, and He let them stay with Him the whole of the day. 11. What a happy day that must have been!

12. Andrew had a brother named Simon. 13. So he went and found him, and told him that he had found the Messiah, and brought him to Jesus. 14. Now Jesus had three disciples—John, Andrew and Simon. 15. The next day He took them away with Him to Galilee. 16. While they were going along, they met a man called Philip, who also came from the place where Simon and Andrew lived.

۱۷ - عیسی به فیلیپس گفت که وی را پیروی کند. ۱۸ - فیلیپس این دعوت را پذیرفت و جزو پیروان مسیح شد. ۱۹ - فیلیپس به نزدیکی از دوستانش، که مرد خوبی بود و نتائیل نام داشت، رفت. ۲۰ - باو گفت عیسی ناصری که مسیح موعود می باشد یافته، اکنون بیا و او را ببین.

۲۱ - وقتی که عیسی به جلیل آمد او و تمام شاگردانی که همراهش بودند به یک جشن عروسی که در دهکده قانا برگزار شده بود دعوت کردند. ۲۲ - عیسی این دعوت را قبول کرد و در جشن عروسی شرکت نمود، زیرا او میخواست در شادی دیگران نیز شرکت نماید.

۲۳ - عیسی روزهای زیادی در جلیل نماند، زیرا میدانست عید فصح نزدیک است. ۲۴ - پس با شاگردان خود به اورشلیم آمد و بی درنگ وارد معبد بزرگ یهود شدند. ۲۵ - وقتی که حیاط معبد وارد شدند، دیدند که در آنجا بازار خرید و فروش برقرار است. ۲۶ - سوداگران، گاو و گوسفندان و کبوتران را برای قربانی میفروختند، ۲۷ - دیگران پشت میزهای خود بکار صرافی اشتغال داشتند.

۲۸ - عیسی وقتی که این را دید خشمناک شد. ۲۹ - او شلاقی از طناب درست کرده و تمام سوداگران را از معبد بیرون راند. ۳۰ - گاو و گوسفندان را بیرون کرد و به کبوتر فروشان دستور داد که کبوترهای خود را بیرون برند. ۳۱ - و فرمود "خانه خدا را به بازار تبدیل نکنید" ۳۲ - همچنین عیسی میزهای صرافان را واژگان و پولهای ایشان را بیرون ریخت.

17. Jesus told Philip to follow Him. 18. Philip accepted this invitation and became one of Jesus' followers. 19. Philip went to a friend of his, a very good man called Nathaniel. 20. He said to him, "I have found Jesus of Nazareth, who is the Messiah. Now come and see Him."

21. When Jesus came into Galilee, He was invited to a wedding at a place called Cana, and all of His disciples with Him. 22. Jesus accepted the invitation and went to the wedding because He wanted to share in the happiness of others.

23. He did not stay many days in Galilee because He knew that the Passover time was coming. 24. So He went up with his disciples to Jerusalem and they soon went to the Temple. 25. When they entered the courtyard of the Temple, they found a market there. 26. Merchants were selling oxen, sheep and doves for sacrifice. 27. Others were sitting at little tables changing money.

28. When Jesus saw this, He was angry. 29. He made a whip with pieces of cord and he drove away all the people who were selling in the Temple. 30. He drove out the sheep and the oxen and He told the men who sold doves to take them away. 31. And he said, "Do not change God's House into a market." 32. Also Jesus upset the tables of the money-changers and poured out their money.

- ۳۳ - عیسی در آن عید فصح در اورشلیم کارهای شگفت انگیزی انجام داد. ۳۴ - عده زیادی معجزات او را دیدند و با خود گفتند: "بلی ، این است مسیح موعود" ۳۵ - اما عیسی بهیچکدام از آنها اعتماد نداشت ، ۳۶ - او میدانست ، که آنها واقعاً باو ایمان ندارند.
- ۳۷ - و در آن موقع شخصی در اورشلیم بود بنام نیکودیموس که میخواست شاگرد مسیح شود ۳۸ - او معلم بزرگی بود ولی مانند معلمین دیگر مغرور نبود ۳۹ - برای اینکه سؤالات زیادی از عیسی بکند ، مایل بود اورا مخفیانه ملاقات کند ۴۰ - پس او در شب به نزد عیسی رفت.
- ۴۱ - عیسی با کمال خوشروئی و مهربانی با او صحبت کرد و باو گفت می باید از سر نو مولود گردد. ۴۲ - منظورش این بود که نیکودیموس باید از خداوند بخواهد تا روح القدس براو بفرستد و به او قلب و افکار تازه ای بدهد. ۴۳ - سپس عیسی منظور از آمدنش به این دنیا را برای نیکودیموس شرح داده فرمود: " زیرا خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که براو ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد".

33. Jesus did a great many wonderful things when He was in Jerusalem that Passover time. 34. Many people saw His miracles and said to themselves, "Yes, this is the Messiah." 35. But Jesus did not trust any of these people. 36. He knew that they did not really have faith in Him.

37. At that time, there was a man in Jerusalem called Nicodemus, who did want to be Jesus' disciple. 38. He was a great teacher, but not proud like the other teachers. 39. Because he wanted to ask Jesus a great many questions, he wanted to meet with him in secret. 40. So he went to see Him at night.

41. Jesus talked kindly to him and told him that he would have to be born again. 42. He meant that Nicodemus must ask God to send him His Holy Spirit and to give him a new heart. 43. Then Jesus explained to Nicodemus why he had come into this world, and said: "For God loved the world so much that He gave His only Son, that anyone who trusts in Him may never perish but have eternal Life."

فصل چهارم

بعضی از گفتار و کردار مسیح

- ۱ - وقتی عیسی به جلیل برگشت. تصمیم گرفت از سامره عبور کند
- ۲ - این یک سفر طولانی و دشوار بود اما بالاخره آنها به شهری که سوخار نام داشت نزدیک شدند.
- ۳ - در نزدیکی این شهر کوچک چاهی وجود داشت که یعقوب هنگامی که در شکیم زندگی میکرد آنرا کنده بود ۴ - عیسی بقدری خسته بود که کنار همان چاه نشست تا استراحت کند و شاگردانش برای خریدن خوراک به شهر رفتند.
- ۵ - در این هنگام که عیسی برای رفع خستگی بر کنار چاه نشسته بود ، زنی برای کشیدن آب بدانجا آمد ۶ - عیسی از او خواهش کرد که به وی جرعه آب بدهد ۷ - زن تعجب نمود و باو گفت : " شما یهودی هستید و من سامری ، پس چرا از من آب میخواهید؟ " ۸ - این را گفت زیرا سامریان با یهودیان معاشرت نداشتند. ۹ - عیسی فرمود: " اگر بخشش خدا را میدانستی و کیست که بتو میگوید آب بمن بده ، هر آینه تو از او خواهش میکردی و بتو آب زنده عطا میکرد " ۱۰ - منظور عیسی روح القدس بود ۱۱ - او روح القدس را بهر کسی که باو ایمان میآورد می بخشید.
- ۱۲ - بعد عیسی راجع به اعمال زشتی که آن زن انجام داده بود صحبت نمود ۱۳ - ولی او سعی میکرد تا عیسی را وادار کند راجع به چیزی دیگر با او سخن گوید. ۱۴ - بالاخره زن گفت " من میدانم که مسیح میآید و او همه چیز را بما خواهد گفت " ۱۵ - آنگاه عیسی فرمود: " من که با تو سخن میگویم همان هستم ".

Chapter Four

Some words and works of Jesus

1. When Jesus returned to Galilee, He made up His mind to pass through Samaria. 2. It was a long and difficult journey, but at last they came near a town called Sychar.

3. Near this small city was the well dug by Jacob when he was living in Shechem. 4. Jesus was so tired that He sat down to rest at the edge of the well and His disciples went into the city to buy food.

5. While Jesus was sitting by the well, a woman came there to draw water. 6. Jesus asked her to give Him a drink of water. 7. The woman was surprised And said to Him, "You are a Jew and I am a Samaritan. Why then do you ask me for water?" 8. She said this because Samaritans have no association with Jews.

9. Jesus said, "If you knew God's gift and Who it is that said to you, 'Give me a drink,' you would have been the one to ask Him, and He would have given you living water." 10. Jesus meant the Holy Spirit. 11. He gives the Holy Spirit to everyone who believes on Him.

12. Then Jesus spoke to the woman about the bad things she had done. 13. But she tried to make Him talk about something else. 14. At last she said, "I know that Messiah is coming, and He will tell us all things." 15. Then Jesus said to her, "I, the very One Who is talking to you, am He!"

۱۶ - در همین اثناء شاگردانش به سر چاه رسیدند و از اینکه عیسی با زنی صحبت میکرد، بسیار متعجب شدند. ۱۷ - مردان یهودی با غرور و خودخواهی، حاضر نبودند حتی با زنان یهودی زیاد صحبت کنند. ۱۸ - حالا چه رسد به این زن که اهل سامره و در نظر یهودیها نجس بود. ۱۹ - اما شاگردان در مورد اینکه چرا با آن زن صحبت کرده هیچ گونه سؤالی نکردند. ۲۰ - آنها خوراکی را که خریده بودند به پیش عیسی آورده و گفتند "استاد، بخور" ۲۱ - اما عیسی از اینکه توانسته بود با آن زن در مورد یک خبر خوش صحبت کند چنان مسرور بود که دیگر احساس گرسنگی نمیکرد. ۲۲ - او به شاگردانش گفت، انجام دادن کار خدا بهترین خوراک اوست.

۲۳ - بعد از آن عیسی بار دیگر در قانا آمد. ۲۴ - در شهر کفرناحوم پسری بود که تب شدید داشت. ۲۵ - کنار دریاچه جلیل بقدری گرم است که مردمانی که در آنجا زندگی میکنند اغلب اوقات مریض هستند. ۲۶ - پدر این پسر مریض، ثروتمند بود اما پول نمیتوانست پسر مشرف بموت را شفا بخشد. ۲۷ - پدرش در باره عیسی و معجزه های او زیاد شنیده بود. ۲۸ - وقتیکه فهمید که عیسی در قانا است به نزد او آمده و التماس نمود که به کفرناحوم بیاید و فرزند بیمارش را شفا دهد. ۲۹ - در وهله اول عیسی باو گفت "تو بمن ایمان نخواهید آورد مگر اینکه از من معجزه ای به بینی". ۳۰ - ولی وقتی عیسی دید که این پدر چقدر از او التماس میکند تا او را کمک نماید، ایمانش را آزموده و گفت: "برو پسر زنده خواهد ماند". ۳۱ - هنگامیکه عیسی این را گفت، آن مرد قلباً مطمئن شد که فرزندش صحت یافته است. ۳۲ - او دیگر از عیسی خواهش نکرد که بمنزلش بیاید و به خانه خود رفت.

16. just then His disciples came up to the well, and they were very much astonished to see him talking to a woman. 17. The Jewish men were too proud to talk much even to the Jewish women. 18. How much less to this woman, who was a Samaritan and was unclean in the eyes of the Jews! 19. But the disciples did not ask Jesus any questions about why He talked to the woman. 20. They brought Him the food they had bought, and said, "Master, eat." 21. But Jesus was so happy that He had been able to speak good words to that poor woman that He did not feel hungry any more. 22. He told His disciples that doing God's work was the food He liked best.

23. After that Jesus came again to Cana. 24. There was a boy in Capernaum with a severe fever. 25. It is so hot near the Sea of Galilee that the people who live there often get sick. 26. That sick boy's father was rich, but money could not make a dying boy well. 27. His father had heard much about Jesus and His miracles. 28. When he knew that Jesus was in Cana he came to Him and begged Him to come to Capernaum and make his sick child well. 29. At first Jesus said to him, "You will not believe on Me unless you see Me do some miracle." 30. But when Jesus saw how much this father begged Him to help, He tried his faith and said, "Go, your son is going to live." 31. When Jesus said that, the man felt sure in his heart that his boy was well. 32. He did not ask Jesus again to come to his house, but he went home.

۳۳ - روز بعد، این شخص راه قانا را پیموده به کفرناحوم رفت ۳۴ - بعضی از نوکرهایش از منزل او به ملاقاتش آمده و گفتند که "پسرت زنده و سالم است" ۳۵ - او از ایشان پرسید که چه وقت بهبود یافت؟ ۳۶ - گفتند: "دیروز ساعت یک بعد از ظهر تب از او زایل شد" ۳۷ - آنگاه پدر فهمید که آن، همان ساعتی بوده که عیسی فرمود، "پسرت زنده خواهد ماند" ۳۸ - پس او و تمام اهل خانه اش به عیسی ایمان آوردند. ۳۹ - عیسی غالباً داستانهای آموزنده ای برای شاگردانش تعریف میکرد. ۴۰ - روزی داستانی برایشان بیان کرد و خواست به این وسیله به آنها تعلیم دهد که مانند فریسیان مغرور نباشند. ۴۱ - او گفت دو نفر به عبادتگاه رفتند تا دعا کنند. یکی فریسی و دیگری باجگیر بود ۴۲ - شخصی فریسی ایستاد و اینطور خود خواهانه دعا کرد: "ای خدا ترا شکر میکنم که مثل سایر مردم دزد و مردم آزار و زنا کار نیستم و نه مثل این باجگیر ۴۳ - هر هفته دو مرتبه روزه میگیرم و از آنچه که بدست میآورم ده یک میدهم" ۴۴ - اما آن باجگیر دور ایستاده حتی چشمان خود را بسوی آسمان بلند نکرد بلکه بسینه خود زده گفت: "خدایا برمن گناهکار ترحم فرما" ۴۵ - بشما میگویم که این مرد باجگیر آمرزیده شده بخانه خود رفت ۴۶ - ولی فریسی آمرزیده نشد، "زیرا هر که خود را برافرازد پست گردد اما هر کس خویشتن را فروتن سازد سرافرازی یابد".

33. Next day, this person was going down the road from Cana to Capernaum. 34. Some of the servants from his house came to meet him, and they said to him, "Your boy is alive and well." 35. Then the father asked them what time the boy got better. 36. They said, "Yesterday at one o'clock the fever left him." 37. Then the father knew that this was the very time when Jesus had said to him, "Your son is going to live." 38. So he and all the people in the house believed in Jesus

39. Jesus often told His disciples instructive stories. 40. One day He told them a story to teach them not to be proud like the Pharisees.

41. He said, "Two men went up to the Temple to pray, one a Pharisee, the other a tax-collector. 42. The Pharisee stood and said this self-centred prayer, 'O God, I thank You that I am not like the rest of men, robbers, rogues, adulterers, or even like this tax-collector. 43. I fast two days in the week, and I pay a tenth of everything I get.' 44. But the tax-collector stood at a distance and did not even lift up his eyes to heaven, but beat his breast, and said, 'O God, have mercy on me, a sinner!' 45. I tell you, this tax-collector went home forgiven and accepted by God. 46. But the Pharisee was not forgiven, for every one who exalts himself will be humbled, but whoever humbles himself will be exalted."

۴۷ - زمانی که عیسی در کفرناحوم اقامت داشت همواره روزهای سبت به کنیسه میرفت و در آنجا تعلیم میداد ۴۸ - روزی مردی فریاد زده گفت: " ای عیسی ناصری، از من چه میخواهی آیا آمده ای تا مرا هلاک سازی؟ من میدانم تو کیستی ای قدوس خدا"

۴۹ - شیطان در این شخص روح خبیثی گذاشته بود ۵۰ - عیسی از آن شخص بیچاره عصبانی نبود، بلکه به روح خبیث گفت: " خاموش شو و فوری از او بیرون بیا! " ۵۱ - پس آن روح بی درنگ بیرون آمد و آن مرد شفا یافت. ۵۲ - مردمانی که در کنیسه بودند از این معجزه متحیر شده گفتند " این پیغام چه معنی دارد؟ زیرا با قدرت به ارواح ناپاک دستور میدهد و او را اطاعت میکنند! "

۵۳ - پس از ختم جلسه مردم به منازل خود رفته و درباره این معجزه ایکه دیده بودند با همه کس صحبت میکردند. ۵۴ - بعضی آنها از دوستان مریض و بعضی دیگر دوستانی داشتند که تحت تسلط ارواح پلید بودند ۵۵ - همه آنها مشتاق بودند که دوستان مریض خود را به نزد عیسی بیاورند تا آنها را شفا بخشد ۵۶ - اما چون روز سبت بود تا غروب یعنی پایان روز سبت آنها را به نزد عیسی نیاورند. ۵۷ - بمحض غروب آفتاب عده فراوانی در اطراف منزل پطرس جمع شدند ۵۸ - بنظر میرسید که تمام اهالی کفرناحوم به آنجا هجوم آورده بودند ۵۹ - آنها مریضان خود را آورده و منتظر بودند که عیسی ایشان را شفا بدهد ۶۰ - عیسی دست شفا بخش خود را بر مریضان نهاد و همه را شفا داد.

47. While Jesus was in Capernaum, He went every Sabbath day to teach in the synagogue. 48. One day a man shouted out and said, "What do You want of me, Jesus of Nazareth? Have You come to destroy me? I know Who You are. You are God's Holy One."

49. Satan had put an unclean spirit in that man. 50. Jesus was not angry with the poor man, but to the unclean spirit, He said, "Be quiet! Get out of him at once!" 51. So that spirit immediately came out, and the man became well. 52. The people in the synagogue were greatly surprised, and said, "What does this message mean? For with authority and power He gives orders to foul spirits, and they obey Him!"

53. When the meeting was over, the people who had seen the miracle went home and talked to every-body about what they had seen. 54. Some of them had sick friends and some had friends with unclean spirits. 55. They all longed to bring their sick friends to Jesus for healing. 56. But it was the Sabbath, and they did not bring them to Jesus until the evening, at which time their Sabbath came to an end. 57. As soon as the sun had set, a great crowd gathered around Peter's house. 58. It seemed that all the people of Capernaum must be there! 59. They had brought their sick friends and were waiting for Jesus to heal them. 60. Jesus put His healing hands on the sick people,, and healed them all.

۶۱ - روزی عیسی بشهری رفت و مبروصی اورا دید ۶۲ - آن شخص بدبخت نزد عیسی آمده زانو زد و التماس نمود و گفت: " خداوندا، اگر بخواهی میتوانی مرا شفا دهی " ۶۳ - عیسی دست خود را دراز کرده، او را لمس نمود و فرمود " میخوام، طاهر شو " ۶۳ - بمحض این که عیسی این را گفت مبروص شفا یافت.

۶۵ - پس از مدتی عیسی باز به اورشلیم رفت ۶۶ - در شهر اورشلیم حوضی بود بنام بیت سیدا ۶۷ - مریضان زیادی برای آب تنی در آن حوضی میآمدند، زیرا عقیده ای خرافاتی داشتند که اگر در این حوض در موقع معین داخل شوند شفا میابند. ۶۷ - یک روز سبت عیسی در آنجا عده ای را دید ۶۹ - بعضی از آنها کور، چلاق و مفلوج بودند ۷۰ - اینها در کنار حوض نشسته یا دراز کشیده بودند ۷۱ - عیسی دلش بریکنفر که مدت ۳۸ سال مفلوج بود، سوخت ۷۲ - پس باو گفت " برخیز، بستر خود را برداشته بخرام " ۷۳ - در حال، مریض شفا یافته ، بستر خود را برداشت و براه افتاد. ۷۴ - پیشوایان مذهبی یهود، از خود قوانین پوچ در مورد روز سبت وضع نموده بودند ۷۵ - مثلا اگر شخصی دست یا پایش در روز سبت شکسته میشد این پیشوایان تا روز بعد به دکتر اجازه نمیدادند او را معالجه کند ۷۶ - بنابراین وقتی فهمیدند که عیسی آن شخص مفلوج را شفا داده و امر کرده که بستر خود را به منزل ببرد، بسیار عصبانی شدند. ۷۷ - اما عیسی در این باره بایشان گفت: " پدر آسمانی من تا به این ساعت کار کرده و میکند و من نیز باید مانند او مشغول کار باشم. " ۷۸ - این سخن، پیشوایان دین یهود را بیشتر عصبانی نمود زیرا گفتند: " او خدا را پدر خود میداند و خود را با خدا برابر میسازد "

61. One day when Jesus came into a town, a leper saw Him. 62. The poor man came to Jesus and knelt down and pleaded, saying, "Lord, if You want to, You can cure me." 63. Jesus put out His hand and touched him and said, "I do want to; be cured." 64. As soon as Jesus had said that, the leper was well.

65. After a period of time, Jesus went up again to Jerusalem. 66. In Jerusalem there was a pool called Bethesda. 67. Many sick people came to bathe in that pool, for they had a foolish belief that if they entered this pool at a certain time, they would be cured of their sickness. 68. One Sabbath day Jesus saw a crowd there. 69. Some of them were blind, lame, or paralysed. 70. They were sitting or lying by the side of the pool. 71. Jesus was very sorry for one poor man who had been paralysed for thirty eight years. 72. He said to the man, "Get up, pick up your bed, and walk." 73. At once the sick man was well, and took up his mattress and walked.

74. Jewish religious leaders had made a number of very silly rules about the Sabbath day. 75. For example, if a person broke his arm or leg on the Sabbath day, the leaders would not allow the doctor to set the bone until the next day. 76. So they were very angry when they understood that Jesus had made that poor man well on the Sabbath day and had told him to carry his mattress home. 77. But concerning this, Jesus told them, "My heavenly Father till this hour has worked and is working and I also must do the same works that He does." 78. This saying made the religious leaders more angry than ever, for they said, "He calls God his own Father, making himself equal with God."

۷۹ - از آن پس یهودیان اورشلیم تصمیم گرفتند او را بکشند ۸۰ - و هر جا که میرفت جاسوسان به دنبالش میفرستادند تا بهانه ای که مستوجب قتلش شود از او بگیرند. ۸۱ - پس از شفای شخص مفلوج، عیسی به سرزمین جلیل رفت و در آنها مشغول تعلیم دادن و معجزه نمودن شد.

۸۲ - مدتی بعد عیسی و شاگردانش مجدداً بسوی اورشلیم مراجعت نمودند ۸۳ - در بین راه ده نفر مبروص را دیدند ۸۴ - وقتی عیسی به آنها نزدیک شد فریاد زدند " ای عیسی، برما ترحم فرما " ۸۵ - نه نفر از این مبروصان یهودی و یک نفر سامری بود ۸۶ - عیسی دلش بر همه آنها بسوخت، فرمود: " بروید خود را بکاهنان بنمائید " ۸۷ - پس آنها برگشته تا به پیش کاهنان بروند. ۸۸ - در حین رفتن ناگهان احساس نمودند که قوت و سلامتی خود را باز یافته اند. ۸۹ - وقتی که شخص سامری در خود احساس نمود که برص از اول زایل شده است، برگشته، بر پاهای عیسی افتاد. ۹۰ - از او تشکر نمود و خدا را نیز برای جمیع الطاف بی پایانش حمد و سپاس خواند ۹۱ - اما هیچکدام از آن نه نفر مبروص یهودی برگشته تا از عیسی تمجید و تشکر بنمایند.

۹۲ - چند روزی بعد از آن، شخصی به نزد عیسی آمده و سؤال کرد " چگونه میتوانم به بهشت بروم؟ " ۹۳ - عیسی فرمود که او باید خدا را با تمامی دل دوست بدارد و همسایه خود را مثل خود محبت کند ۹۴ - پس آن مرد گفت " همسایه من کیست؟ " ۹۵ - آنگاه عیسی این داستان زیر را در باره سامری نیکو برایش بیان کرد:

.” 79.From that time the Jews in Jerusalem made up their minds to kill Jesus. 80. And wherever He went they sent spies after Him so that they might make up some excuse for putting Him to death. 81.After healing the paralysed man, Jesus went to the land of Galilee, and there He became busy with teaching and working miracles.

82. After a long time, Jesus and His disciples went up to Jerusalem again. 83. As they walked along, they saw ten lepers. 84. When Jesus came near them, they cried out, “Jesus, Master, do take pity on us!”

85. Nine of the lepers were Jews, and one was a Samaritan. 86. Jesus was sorry for them all and said, “Go at once and show yourselves to the priests.” 87. So they turned around to go to the priests. 88. As they were going, they suddenly felt that they were strong and well again. 89. When the Samaritan felt in himself that the leprosy had gone away, he turned back and threw himself down at the feet of Jesus. 90. He thanked Him and thanked God too for all His goodness. 91. But none of the nine Jewish lepers came back to thank Jesus.

92.A few days after that, a man came to Jesus and asked Him, “How can I go to heaven?” 93. Jesus said that he must love God with all his heart and his neighbour as himself. 94. So the man said, “But who is my neighbour?” 95. Then Jesus told him the following story about the good Samaritan.

- ۹۶ - " مردی که از اورشلیم بسوی اریحا میرفت بدست دزدان افتاد
- ۹۷ - وی را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده گذاشته برفتند ۹۸ - اتفاقاً کاهنی از آن راه میآمد ولی چون او را دید از کنار دیگر جاده برفت
- ۹۹ - همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد ویرا نگریسته از کناره دیگر جاده برفت. ۱۰۰ - لیکن شخص سامری که مسافر بود نزد وی آمد و چون او را دید دلش بر او بسوخت ۱۰۱ - پس پیش آمده بر زخمهایش مرهم گذاشته آنها را بست، ۱۰۲ - او را برالاغ خود سوار کرد بکاروانسرائی رسانید و از او مواظبت نمود ۱۰۳ - روز بعد چون روانه میشد مقداری پول به سرایدار داد، بدو گفت " این شخص را متوجه باش و آنچه که بیش از این خرج کنی هنگام مراجعت بتو میدهم " ۱۰۴ - پس بنظر شما کدام یک از این سه نفر، همسایه واقعی آن شخص بود که بدست دزدان افتاد؟ ۱۰۵ - گفت " آنکه براو ترحم نمود " ۱۰۶ - عیسی ویرا گفت " برو و تو نیز همچنان کن."
- ۱۰۷ - وقتیکه عیسی و شاگردانش باورشلیم رسیدند، در عید خیمه ها که یکی از اعیاد بزرگ یهود بود شرکت کردند ۱۰۸ - روز شنبه بعد از این عید- عیسی گدای کوری را دید. ۱۰۹ - آن مرد بیچاره، کور مادرزاد بود ۱۱۰ - عیسی با آب دهان گل ساخته بر چشمان کور مالید و گفت " برو و در حوض سیلوها آنها را بشوئید " ۱۱۱ - او رفت و چشمانش را شست و بینا شد ۱۱۲ - مردم که او را میشناختند از وی میپرسیدند : " چگونه بینا شدی؟ " ۱۱۳ - و او آنچه که عیسی برایش انجام داده بود بآنها گفت.

96. "A man was on his way down from Jerusalem to Jericho, and he fell into the hands of robbers. 97. They stripped him and beat him till he was half dead and then went off and left him. 98. Now a priest happened to be going that way, but when he saw him, he went by on the other side of the road. 99. A Levite likewise came down to the place, but when he saw him, he went by on the other side. 100. But a Samaritan, while on a journey, came down to him, and when he saw him, his heart was moved with pity for him. 101. So he went to him and dressed his wounds by putting ointment upon them. 102. Then he put him on his donkey and brought him to an inn and took care of him. 103. The next day, when he got ready to leave, he gave some money to the inn-keeper and said, 'Take care of him, and on my way back I will repay you.' 104. Which one of these three do you think proved himself a real neighbour to the man who fell into the robbers' hands?" 105. The man said, "The one who had pity on him." 106. Jesus said to him, "Go and do the same."

107. When Jesus and His disciples arrived in Jerusalem, they took part in the Feast of Tabernacles, which was one of the great Jewish feasts. 108. The next Sabbath day after this feast, Jesus saw a blind beggar. 109. That poor man was born blind. 110. Jesus spat on the ground, and put the mud on the blind man's eyes, and said, "Go and wash them in the pool of Siloam." 111. And the man went and washed his eyes and received his sight. 112. The people who knew him began to ask him, "How did you come to see?" 113. And he told them what Jesus had done for him.

۱۱۴ - آنگاه ایشان خواستند بدانند که عیسی در کجاست ولی آن مرد (بینا شده) ندانست. ۱۱۵ - پس مردم او را به نزد فریسیان آورده تا ببینند که آنها چه میگویند. ۱۱۶ - فریسیان پرسیدند: "چطور شده که حالا میتوانی به بینی؟" ۱۱۷ - آن مرد هم آنچه که برایش اتفاق افتاده بود به آنها گفت. ۱۱۸ - پس فریسیان او را از کنیسه بیرون کردند. ۱۱۹ - چون عیسی این را بشنید به نزد او آمده و گفت "آیا به پسر انسان ایمان داری؟" ۱۲۰ - آن شخص گفت "ای آقا او کیست؟ بمن بگو تا به او ایمان بیاورم". ۱۲۱ - عیسی در جواب گفت "تو او را دیده ای. تو اکنون با او حرف میزنی" ۱۲۲ - آنگاه آن مرد برپاهای عیسی افتاده گفت "خداوندا من ایمان دارم".

۱۲۳ - عیسی رو بفریسیان کرده و به آنها گفت که در ظلمت ساکنند ۱۲۴ - این را گفت زیرا اگر چه با چشمان جسمانی میتوانستند چیزهای ظاهری را به بینند، نمیتوانستند به بینند که قلوب شان پراز گناه میباشد ۱۲۵ - آنگاه عیسی یکی از آموزنده ترین وعظ های خود را ایراد نمود ۱۲۶ - در آن وعظ درمود "من در هستم. هر که بوسیله من داخل شود نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد. ۱۲۷ - من خود شبان نیکو هستم شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهند. من گوسفندان را میشناسم و گوسفندان من، مرا میشناسند. من جان خود را در راه گوسفندان می نهیم. ۱۲۸ - من گوسفندان دیگری دارم که متعلق به این آغل نیستند، باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله با یک شبان خواهد بود.

114. Then they wanted to know where Jesus was, but the man did not know. 115. So the people brought him to the Pharisees to see what they would say. 116. The Pharisees said, "What happened that you can see now?" 117. The man told them what had happened to him. 118. Then the Pharisees turned him out of the synagogue. 119. When Jesus heard about that, He came to him and said, "Do you believe in the Son of Man?" 120. The man said, "Who is He, sir? Tell me, so I may believe in Him." 121. And Jesus said to him, "You have seen Him; you are talking to Him right now!" 122. Then the man fell down at the feet of Jesus saying, "Lord, I believe!".

123. Now Jesus turned to the Pharisees and told them that they were dwelling in darkness. 124. He said this because although they could see visible things with their physical eyes, they could not see that their hearts were full of sin. 125. Then Jesus preached one of the most instructive of all His sermons. 126. In it He said, "I Myself the door. Whoever enters through Me will be saved, and will go in and out and find pasture. 127. I am the Good Shepherd. The Good Shepherd gives His own life for His sheep. I Know My sheep and My sheep know Me. I give My own life for the sheep. 128. I have other sheep too that do not belong to this fold. I must lead them too, and they will listen to My voice, and all My sheep will become one flock with one Shepherd."

- ۱۲۹ - " گوسفندان دیگر " که عیسی درباره آنها صحبت کرد، منظورش از اشخاص غیر یهودی میباشد ۱۳۰ - او ما را دعوت می کند که به نزدش بیائیم و جزو گله آسمانی او بشویم ۱۳۱ - عده بسیار زیادی صدای عیسی را شنیده و پیرو او گشته اند.
- ۱۳۲ - آیا تا کنون صدای عیسی مسیح را شنیده اید که شما را به پیروی خود دعوت می کند؟ ۱۳۳ - او میفرماید " بیائید نزد من ای تمامی زحمت کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. "

129. The “other sheep” that Jesus spoke about meant the people who are not Jews. 130. He is inviting us to come to Him and be part of His heavenly flock. 131. A great many people have heard the voice of Jesus and have become His followers. 132. Have you heard the voice Of Jesus Christ inviting you to follow Him? 133. He says, “Come unto Me all you who labour and are heavy laden and I will give you rest.”

فصل پنجم

بعضی از گفتار و کردار دیگر مسیح

۱ - روزی عیسی به شهر نائین که تقریباً چهل کیلومتر از کفرناحوم دور بود رفت. ۲ - جمعیت کثیری در پی او و شاگردانش روان بودند. ۳ - وقتی به نزدیک دروازه شهر رسیدند تشییع جنازه ای را مشاهده کردند. ۴ - جوان مرده یگانه پسر یک بیوه زن بود.

۵ - عیسی که زن بیچاره را در حال زاری و شیون دید بر او ترحم نموده گفت: "گریه نکن" ۶ - او به تابوت میت نزدیک شده برآن دست گذاشت و حاملین آن ایستادند ۷ - سپس فرمود: "ای جوان بتو میگویم برخیز!" ۸ - بمحض اینکه عیسی این را گفت، جوان مرده دوباره حیات یافت و زنده گردید. ۹ - او نشست و شروع به حرف زدن نمود و عیسی او را بمادرش سپرد.

۱۰ - شخصی فریسی بنام شمعون روزی عیسی را برای صرف نهار بمنزلش دعوت نمود. ۱۱ - وقتی آنها بر سر سفره نشستند زنی وارد شد. ۱۲ - او زن بد کاره ای بود و شمعون وقتی دید که وارد میشود بسیار ناراحت شد. ۱۳ - کسی باو چیزی نگفت. ۱۴ - پس آن زن آمده نزد پاهای عیسی ایستاده و شروع به گریه کردن نمود. ۱۵ - وقتی اشکهایش بر روی پاهای عیسی افتاد او خم شده و با موهای بلندش آنها را پاک کرد. ۱۶ - سپس پاهای عیسی را مکرراً میوسید و عطر گرانبها و معطر بر روی آنها میریخت. ۱۷ - شاید این زن سخنان شیرین و دلنشین عیسی را شنیده بود که میگفت "بیائید نزد من ای تمام زحمت کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید" ۱۸ - گناهان این زن مانند بارسنگینی بود و برای خلاصی از آن به نزد عیسی آمد.

Chapter Five

Some more words and works of Jesus

1. One day Jesus went to the city of Nain, which was about twenty-five miles from Capernaum. 2. A great crowd of people followed Jesus and His disciples. 3. When they came near to the gate of the city, they saw a funeral procession. 4. The dead young man was the only son of a widow.

5. When Jesus saw the poor woman crying, He felt sorry for her and said to her, "Stop weeping." 6. Jesus went and touched the coffin, and the men who were carrying it stood still. 7. Then He said, "Young man, I tell you, arise!" 8. As soon as Jesus said this, the dead man came to life and lived again. 9. He sat up and began to speak, and Jesus gave him back to his mother.

10. A Pharisee called Simon once asked Jesus to come and have dinner with him. 11. While Jesus and Simon were at dinner, a woman came in. 12. She was an immoral woman, and Simon was very troubled when he saw her come in. 13. Nobody said anything to her. 14. So that woman came and stood near Jesus' feet, and began to cry. 15. When her tears dropped on the feet of Jesus, she stooped down and wiped them away with her long hair. 16. Then she kissed the feet of Jesus many times, and put precious and sweet-smelling perfume upon them. 17. Perhaps this woman had heard the sweet and pleasant words of Jesus when He said, "Come to Me, all of you who toil and carry burdens, and I will lead you into rest." 18. Her sins were like a heavy load, and she came to Jesus for deliverance.

۱۹ - اما شمعون به خود گفت، " اگر واقعاً عیسی از طرف خدا آمده باشد او میبایستی بداند که این زن چقدر شریر است و نمی بایست اجازه بدهد که او را لمس نماید".

۲۰ - عیسی خیالات شمعون را درک کرد و با او به گفتگو پرداخت.

۲۱ - او گفت " دو نفر بدهکار بودند، یکی قرض فراوان داشت ولی دیگری کمتر. ۲۲ - و چون موقع پرداخت بدهی فرا رسید ایشان نتوانستند آنرا بپردازند ۲۳ - پس طلبکار مهربان هر دوی آنها را بخشید.

۲۴ - آنگاه عیسی از شمعون پرسید " کدام یک از آن دو بدهکار بیشتر طلبکار مهربان را محبت مینمود؟ " ۲۵ - شمعون گفت: " تصور میکنم آنکه بیشتر بخشیده شد."

۲۶ - عیسی فرمود: " درست قضاوت کردید".

۲۷ - آنگاه رو بزن کرد و به شمعون گفت: " به این زن توجه کن ۲۸ - من بمنزل تو آمدم ولی آب برای شستن پای من نیاوردی اما این زن با اشک، پاهای مرا شست و با موی سر خود آنها را خشک نمود ۲۹ - تو مرا نبوسیدی، اما این زن از موقعیکه وارد شدم از بوسیدن پاهای من از روی محبت، باز نایستاد ۳۰ - تو سر مرا بروغن مسح نکردی ولی این زن با عطر پاهای مرا تدهین نمود ۳۱ - بنابراین بشما میگویم گناهایش هر چقدر زیاد باشند بخشیده شد، زیرا بمن محبت فراوان نمود ۳۲ - لکن آنکه آمرزش کمتر یافت محبت کمتر مینماید." ۳۳ - به زن گفت: " گناهایت بخشیده شد"

۳۴ - پس او بار سنگین گناه خود را به عیسی واگذار نمود و در عوض آن آرامش و صلحی که عیسی می بخشد، دریافت نمود.

19. But Simon said to himself, "If Jesus had really come from God, he would have known how wicked this woman is, and He would not have allowed her to touch Him."

20. Jesus understood Simon's thoughts, and started talking to him. 21. He said, "There were two men who owed money, one owed a great deal and the other owed a little. 22. But when the time came for them to pay their debt, they could not pay it. 23. So the kind creditor forgave them both."

24. Then Jesus asked Simon which of the two debtors would love that kind creditor most. 25. Simon said, "The one, I suppose, for whom he cancelled most."

26. Then the Lord said, "You are correct in your judgement." 27. And turning to the woman, He said to Simon, "See this woman?"

28. I came to your house; you did not give Me any water for My feet, but she has washed My feet with tears and wiped them with her hair. 29. You did not give Me a kiss, but she, from the moment I came in, has not ceased to kiss My feet with affection. 30. You did not anoint My head with oil, but she anointed My feet with perfume. 31. Therefore, I tell you, her sins, as many as they are, are forgiven, for she has loved much. 32. But the one to whom little is forgiven loves Me little. 33. And He said to her, "Your sins are forgiven!"

34. So she gave her heavy load of sin to Jesus, and instead she found the rest and peace which He gives.

۳۵ - عیسی پس از آنکه تمام کارهایش را در نائین به اتمام رسانید به نواحی جلیل میگشت و بمردم مژده میداد که او برای نجات ایشان آمده است.

۳۶ - موقعی که عیسی بکفرناحوم آمد شخصی یایروس نام نزد پاهای او افتاد. ۳۷ - او از عیسی التماس نمود که بمنزلش برود و دختر دوازده ساله اش که مشرف بموت بود شفا بدهد. ۳۸ - پس عیسی تقاضای او را قبول نمود و با شاگردان خود بطرف منزل یایروس براه افتاد و گروهی عظیم از مردم همراه آنها رفتند. ۳۹ - ولی در بین راه یکنفر خبر آورده گفت " دختری مرده است ، بنابراین استاد را دیگر زحمت مده " ۴۰ - اما عیسی باو فرمود " مترس فقط ایمان آور و او شفا خواهد یافت "

۴۱ - وقتی عیسی با یایروس وارد خانه گشت صدای گریه و زاری را شنید. ۴۲ - پس او گفت : " گریان مباشید ، دختر نمرده بلکه خوابیده است " ۴۳ - ولی آن مردم گستاخ او را استهزاء نمودند چونکه میدانستند که دختر مرده است و منظور عیسی را درک نکردند.

۴۴ - آنگاه عیسی همه را بیرون کرد و فقط پطرس، یعقوب، یوحنا و پدر و مادر دختر را باخود بداخل اطاق جائی که دختر را گذاشته بودند برد. ۴۵ - او دست دختر را گرفته گفت " ای دختر، برخیز. " ۴۶ - فوراً روح او مجدداً به بدنش برگشت و چشمان خود را گشود ، بلند شد و براه افتاد. ۴۷ - عیسی به والدین او فرمود ، چیزی باو بدهند تا بخورد. ۴۸ - والدین دختر خوب متعجب شدند.

۴۹ - پس از خارج شدن از منزل یایروس، دو نفر کور بدنبال او میآمدند و التماس میکردند تا آنها را شفا دهد. ۵۰ - عیسی دست خود را بر چشمان ایشان گذاشته و بینا شدند.

35. After Jesus had finished all the work He wanted to do in Nain, He went again into every part of Galilee to tell people the good news that He had come to save them.

36. When Jesus came back to Capernaum, a man named Jairus fell down at His feet. 37. He begged Jesus to go to his house and heal his twelve year old daughter, who was dying. 38. So Jesus accepted his request, and with His disciples started to go to Jairus' house, and a great crowd of people went with Him. 39. But while they were going, someone came to Jairus and said, "Your daughter is dead; therefore stop troubling the teacher any more." 40. But Jesus said to him, "Do not be afraid; just have faith, and she will get well."

41. When Jesus entered the house with Jairus, He heard a noise of crying and weeping. 42. So He said, "Stop weeping! For she is not dead but asleep." 43. But those rude people scorned Him, because they knew that she was dead, and they did not understand His words.

44. Then Jesus turned them all out and took with Him only Peter, James and John and the father and mother of the girl into the room where she lay. 45. He took hold of the girl's hand and said, "Maiden, get up." 46. Immediately her spirit came back to her body again, and she opened her eyes, got up and walked. 47. Jesus told her parents to give her something to eat. 48. And her parents were amazed.

49. When Jesus came out of Jairus' house, two blind men followed Him, begging Him to make them well. 50. Jesus touched their eyes and made them see.

۵۱ - عیسی دوازده شاگرد خود را فرستاده بود تا مژده نجات را بمردمانی که خودش نمیتوانست بنزدشان برود برسانند. ۵۲ - هنگامی که شاگردان مراجعت نمودند گزارش کار خود را به عیسی دادند ۵۳ - عیسی به آنها گفت که با او به بیابانی خلوت برای استراحت بروند ۵۴ - بنابراین سوار قایقی شده رهسپار جای خلوت گردیدند.

۵۵ - ولی بعضی از مردم که در کنار دریا بودند عیسی را در قایق مشاهده کردند ۵۶ - پس از کناره دریا به جایی که عیسی میرفت شتافتند ۵۷ - وقتی عیسی باشاگردانش بدانجا رسید ، دید گروهی کثیر اجتماع نموده اند و عیسی دلش بر آنها بسوخت و به تعلیم دادن ایشان پرداخت ۵۸ - چون روز با تمام میرسید از شاگردان سؤال کرد " چند قرص نان دارید؟ بروید و به بینید " ۵۹ - اندریاس گفت " پتری هست که پنج قرص نان جو و دو ماهی دارد و لیکن این از برای این گروه چه میشود؟ " ۶۰ - عیسی گفت " قرصهای نان و ماهیها را بیاورید. " ۶۱ - آنگاه عیسی گفت : " آنها را بنشانید " ۶۲ - پس شاگردان، مردم را به ردیف روی سبزه ها نشاندند ۶۳ - وقتی که همه حاضر شدند عیسی، پنج نان و دو ماهی را در دست خود گرفته و برکت داد ۶۴ - آنها را تقسیم نموده و به شاگردان داد و شاگردان، آنها را بمردم سپردند ۶۵ - بهر کس خوراک کافی رسید. ۶۶ - چون سیر شدند، عیسی به شاگردان فرمود : " پاره های باقی مانده را جمع کنند تا چیزی ضایع نشود " ۶۷ - پس پاره های کوچک را جمع کرده و آنها را در سبد ها گذاشتند و دوازده سبد پر کردند ۶۸ - چون مردم این معجزه ایکه عیسی انجام داده بود دیدند گفتند : " این همان مسیح موعود است که میبایست بی اید "

51. Jesus had sent His twelve disciples out to preach to people whom He could not go and see Himself. 52. When the disciples came back, they gave a report of their work to Jesus. 53. Jesus told them to go with Him to a desert place to rest. 54. So they entered a boat and went to a desert place.

55. But some people near the lake saw Jesus in the boat. 56. So they ran along the shore of the lake to the place where Jesus was going. 57. When Jesus arrived there with His disciples, he saw that a great crowd had gathered. Jesus felt very sorry for these people, and he began to teach them many things. 58. As it grew late, Jesus said to the disciples, "How many loaves have you? Go and see." 59. Andrew said, "There is a boy here with five barley loaves and two fish, but what are they among so many?" 60. Jesus told him to bring the loaves and the fish. 61. Then Jesus said, "Make the people sit down." 62. So the disciples arranged the people in rows on the grass. 63. When everyone was ready, Jesus took the five loaves and the two fish in His hands and blessed them. 64. He divided them and gave them to the disciples, and the disciples gave them to the people. 65. There was enough food for everybody.

66. When they were full, Jesus said to His disciples, "Gather up the fragments that are left, that nothing be lost." 67. So they picked up the little pieces and put them in baskets and they filled twelve baskets. 68. When the people saw the miracle that Jesus had done they said, "This must be the promised Messiah."

۶۹ - بعد از آنکه عیسی از لحاظ جسمانی احتیاجات آنها را برآورده نمود یعنی آنها را خوراک داد، خواستند بزور او را پادشاه خود کنند ۷۰ - ولی عیسی نیامد تا در این جهان سلطنت دنیوی داشته باشد، بنابراین آنها را ترک نموده و به طرف دیگر جلیل رفت.

۷۱ - یک روز که عیسی مشغول تعلیم دادن بود این داستان زیر را برای مردم بیان نمود:

۷۲ - " پدری بود دو پسر داشت ۷۳ - روزی پسر کوچکتر پدرش گفت: " پدر، از دارائی خودت آنچه که سهم من است بمن بده " ۷۴ - پس پدر دارائی خود را بین دو پسرش تقسیم کرد. ۷۵ - چند روزی بعد از آن، پسر کوچک هر چه داشت جمع کرد و به مملکتی بعید رفت ۷۶ - در آنجا تمام دارائی خود را به راه های عیاشی خرج کرد ۷۷ - پس از آنکه تمام دارائی اش را از دست داد، در آن مملکت قحطی سختی پدید آمد و بسیار محتاج گردید. ۷۸ - پس رفت و کارگر یکی از بومیان آن مملکت گردید ۷۹ - آن شخص او را به مزرعه اش فرستاد تا خوکهایش را بچراند ۸۰ - چون قحطی بود همیشه گرسنه میماند. ۸۱ - روزی بخود آمد و گفت: چقدر از کارگران پدرم خوراکی فراوان دارند ولی من در اینجا از گرسنگی دارم هلاک میشوم ۸۲ - برخاسته نزد پدر خود میروم و باو خواهم گفت ای پدر نسبت به تو و خدا گناه کرده ام، دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از نوکران خود بپذیر ۸۳ - پس برخاسته به نزد پدر رفت ۷۴ - اما چون هنوز دور بود پدرش او را دیده و دلش بحال او سوخت ۸۵ - دویده او را در آغوش کشید و با محبت او را بوسید ۸۶ - پسر باو گفت " پدر، من نسبت بخدا و تو گناه کرده ام. من لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، بلکه مرا چون یکی از نوکران قبول نما "

69. After Jesus had satisfied their physical needs by giving them food, they wanted to make Him their King by force. 70. But Jesus did not come into the world to be a worldly King; therefore He left them and went to the other side of the Sea of Galilee.

71. One day when Jesus was busy teaching the people, He told them the following story:

72. "There was a father who had two sons. 73. One day, the younger son said to his father, 'Father, give me the share of the property that falls to me.' 74. So the father divided his property between them. 75. A few days after that, the younger son got together all he had and went away to a distant country. 76. There he squandered all his possessions by living in pleasure. 77. After he had spent it all, a severe famine struck that country, and he became very needy. 78. So he went and hired himself out to a citizen of that country. 79. That man sent him to his field to feed pigs. 80. And because there was a famine, he was always hungry. 81. One day he came to himself and said, 'How many of my father's hired men have plenty of food, and here I am dying of hunger! 82. I will get up and go to my father, and say to him, 'Father, I have sinned against God and against you; I no longer deserve to be called your son; just treat me like one of your hired men.' 83. So he got up and went to his father. 84. But, while he was still a long way off, his father saw him, and his heart was moved with pity for him. 85. He ran and fell on his neck, and kissed him affectionately. 86. His son said to him, 'Father, I have sinned against God and against you; I no longer deserve to be called your son; just treat me like one of your hired men.'

۸۷ - ولی پدر به نوکران گفت : " لباس بیاورید. بلی ، بهترین لباس را براو بپوشانید و انگشتر برانگشت و کفش بپایش کنید ۸۸ - گوساله های پرواری بیاورید و ذبح کنید ، جشن بگیرید ، شادی کنید زیرا پسر مرده بود اینک زنده شده، او گمشده بود اما الحال یافت شده است. " ۸۹ - روز دیگر، پطرس که یکی از حواریون مسیح بود از او پرسید : " خداوندا! ، چند مرتبه برادرم بمن خطا ورزد ، می باید او را ببخشم؟ آیا تا هفت مرتبه ؟ " ۹۰ - آنگاه عیسی فرمود : " نه هفت مرتبه ، بلکه هفتاد هفت مرتبه " ۹۱ - سپس داستان زیر را در مورد آموزش بیان کرد.

۹۲ - " فرمان روائی خدا همانند پادشاهی میباشد که خواست با غلامان خود تسویه حساب کند ۹۳ - و چون شروع بحساب نمود شخصی را به نزدش آوردند که هفتاد و پنج میلیون تومان بدهکار بود ۹۴ - ولی چون این شخص نمیتوانست بدهی خود را بپردازد، شاه دستور داد تا او را بفروشند. آری ، حتی زن و فرزندانش و هر چه که داشت تا طلبش را وصول نمایند. ۹۵ - پس این غلام برپای شاه افتاد التماس نمود و گفت : " مرا مهلت بده تا همه را بتو ادا کنم " ۹۶ - پس شاه بر آن غلام ترحم نموده و او را بخشیده آزاد ساخت. ۹۷ - اما آن غلام بیرون رفته یکی از همغلامان خود را یافته که صدو پنجاه تومان باو بدهکار بود. ۹۸ - او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت " طلب مرا ادا کن " ۹۹ - پس آن همقطار برپاهای او افتاده التماس نمود و گفت " مرا مهلت بده تا همه را بتو ادا کنم " ۱۰۰ - اما او قبول نکرد بلکه رفته او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند. ۱۰۱ - چون همقطاران وی این واقعه را دیدند بسیار ناراحت شده رفتند و آنچه که اتفاق افتاده بود به شاه باز گفتند. ۱۰۲ - آنگاه شاه او را طلبیده گفت " ای غلام شریر، آیا تمام

87. But his father said to his servants, 'Bring out at once a robe, yes, the finest one, and put it on him, and put a ring on his finger and shoes on his feet. 88. Bring the fattened calf and kill it, and let us feast and celebrate, because this son of mine was dead and has come to life, was lost and has been found!' 89. Another day, Peter, who was one of Christ's Disciples, asked Him, "Lord, how often shall my brother sin against me, and I forgive him? Until seven times?" 90. Then Jesus said, "Not seven times, but seventy times seven." 91. Then He told the following story about forgiveness:

92. "The Kingdom of Heaven may be compared to a king who decided to settle up his accounts with his servants. 93. And when he began to account, a man was brought to him who owed him ten million dollars. 94. But because he could not pay his debt, the king ordered him to be sold, yes, even his wife and children and all he had, and payment to be made. 95. So that servant fell down at the king's feet and pleaded, 'Give me time, and I will pay you every cent of it.' 96. Then the king had pity on him and he let that servant go free with his debt cancelled. 97. But the servant went out and found one of his fellow servants who owed him twenty dollars. 98. He caught him by the throat and began to choke him, demanding, 'Pay me what you owe me.' 99. And his fellow servant fell down before him and pleaded, 'Give me time, and I will pay you.' 100. But he refused and went out and had him put in jail until he should pay the debt. 101. When his fellow servants saw what happened, they were greatly troubled, and went and reported all that had happened to the king. 102. Then the king called him and said, 'O wicked servant, did I not cancel all that huge debt of yours, because you pleaded with me to do so?

آن قرض را محض خواهش تو بتو نبخشیدم؟ ۱۰۳ - پس آیا ترا نیز لازم نبود که بر همکار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟ " ۱۰۴ - آنگاه پادشاه غضبناک شده او را به جلادان سپرده تا تمام قرض را از او وصول نمایند. " ۱۰۵ - سپس عیسی افزود " بهمین طور پدر آسمانی من نیز باشما عمل خواهد نمود اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشید."

103. Should not you have shown mercy to your fellow servant, as I too had done for you?' 104. Then the king was enraged and turned him over to the torturers, until he should pay the whole debt." 105. Then Jesus added, "This is the way my heavenly father will also deal with you, if each one does not heartily forgive his brother."

فصل ششم

روزهای آخر در اورشلیم

۱ - هنگامیکه وقت مقرر فرا رسید تا عیسی به کار خود بر روی زمین خاتمه دهد، او عازم اورشلیم شد ۲ - خبر آمدن عیسی بگوش مردم شهر اورشلیم رسید وعده زیادی به خارج شهر برای ملاقات او رفتند ۳ - شاخه های درخت نخل بدست گرفته و آنها را تکان داده میگفتند: "خوش آمدید پسر داود! مبارک باد کسیکه بنام خداوند میآید. هوشیاعانا در علی علین."

۴ - بزودی به کوه زیتون برآمد، آنجا که میتوانست شهر اورشلیم را نظاره کند و معبد بزرگ قوم یهود را در برابرش نمایان بود ۵ - او همچنانکه بر آنها خیره شده بود با صدای بلند گریه کرد ۶ - او گریست زیرا مردم گناه را بیشتر از نجات دهنده خود دوست داشتند و او میدانست که خدا آنها را تنبیه خواهد نمود. ۷ - و همچنین میدانست که بعد از چند سال دیگر لشگریان روم بر اورشلیم خواهند تاخت و معبد بزرگ را آتش زده و هزاران نفر یهودی را بقتل خواهند رسانید وعده زیادی از آنها را به اسارت خواهند برد ۸ - آیا همه این چیز ها کافی نبود که عیسی را بگریه اندازد؟

۹ - عیسی در روزهای آخر زندگی جسمانی اش هر شب در بیت عنیا میماند. ۱۰ - اما کاهنان در صدد بودند که چگونه او را دستگیر کنند ۱۱ - وقتی یهودا مخفیانه به نزد آنان آمد و گفت بمن پول بدهید تا عیسی را بشما تسلیم کنم، بسیار خوشحال شدند ۱۲ - کاهنان گفتند که سی پاره نقره به یهودا خواهند داد اگر او عیسی را بآنها تسلیم کند. ۱۳ - سی سکه نقره! ۱۴ - در آن زمان قیمت یک غلام بود.

Chapter Six

The last days in Jerusalem

1. When the time had come for Jesus to end His work on earth, He started for Jerusalem. 2. The people in Jerusalem heard that He was coming, and crowds of them poured out of the city to meet Him. 3. They carried palm branches in their hands, and waved them and cried, "Welcome to the Son of David! Blessed is He who comes in the Name of the Lord. Welcome to Him from on high!" 4. Soon Jesus came to the Mount of Olives where he could see Jerusalem, and the Temple was straight before Him. 5. As He looked at them, He wept aloud. 6. He wept because the people loved their sins more than their Saviour and He knew that God would have to punish them. 7. And He also knew that after a few years the Roman armies would come and fight against Jerusalem, and burn down the Temple, and kill thousands of Jews, and carry many away to slavery. 8. Were not these things enough to make Jesus weep?

9. During the last days of His life, Jesus stayed each night at Bethany. 10. But the priests were busy thinking how they could take Him prisoner. 11. When Judas came to them secretly and said, "Give me money and I will give you Jesus," they were very happy. 12. The priests said they would give Judas thirty pieces of silver if he would give Jesus up to them. 13. Thirty pieces of silver! 14. At that time, this was the price of a slave.

۱۵ - روز بعد که عیسی در بیت عنیا مانده بود، پطرس و یوحنا به اورشلیم رفتند تا تدارکات عید فصح را فراهم نمایند ۱۶ - آنها میبایستی گوسفندی را به معبد بزرگ ببرند تا توسط کاهنان ذبح شوند ۱۷ - سپس می بایست خانه ای را بیابند که در آنجا شام عید فصح را بخورند.

۱۸ - وقتی که پطرس و یوحنا شام عید فصح را آماده کردند عیسی و بقیه شاگردانش به اورشلیم آمدند و همه با هم بر سر سفره نشستند. ۱۹ - عیسی بشاگردان گفت بسیار خوشحال است که این شام عید فصح را با آنها بخورد زیرا این آخرین دفعه ای خواهد بود که قبل از مرگش با آنها میخورد و می آشامد ۲۰ - سپس عیسی ردای بلند خود را کنده و حوله ای بر کمر بست ۲۱ - او در لگنی آب ریخته و شروع به شستن پاهای شاگردان نمود و آنها را با حوله پاک نمود ۲۲ - وقتی عیسی شستن پاهای شاگردان را با تمام رسانید دوباره ردایش را پوشیده و نشست ۲۳ - آنگاه او بشاگردان خود گفت " به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما رفتار کردم شما نیز رفتار کنید. ۲۴ - فرزندان من، دیگر مدت زیادی با شما نخواهم بود ۲۵ - شما مرا جستجو خواهید کرد اما همانطوریکه به یهودیها گفتم اکنون بشما هم میگویم ، شما نمیتوانید جاییکه من میروم بیایید. ۲۶ - حکمی تازه بشما میدهم : ۲۷ - همدیگر را محبت نمائید ۲۸ - چنانکه من شما را محبت نمودم شما نیز باید همدیگر را محبت کنید ۲۹ - اگر همدیگر را محبت نمائید آنگاه همه خواهند دانست که شاگردان من هستید."

15. The next day, while Jesus stayed at Bethany, Peter and John went to Jerusalem to make preparations for the Passover. 16. They had to take a lamb to the Temple to be killed by the priests. 17. Then they had to find a house in which to eat the Passover supper.

18. When Peter and John had the Passover supper ready, Jesus came from Bethany with the rest of His disciples, and they all sat down together at the table. 19. Jesus told the disciples that He was very glad to eat this Passover supper with them, because it was the last time he would eat and drink with them before He died. 20. Then Jesus took off his long robe, and wrapped a towel around Him. 21. He poured water into a basin and began to wash the disciples' feet and to wipe them with the towel.

22. When Jesus had finished washing His disciples' feet, He put on His robe again and sat down. 23. Then He said to his disciples, "I gave you an example, so that just as I did to you, you should also do. 24. My children, I shall not be with you very much longer. 25. You will look for Me; but I tell you now what I told the Jews, 'You cannot go where I am going.' 26. A new commandment I give you. 27. Love one another. 28. As I have loved you, so you must love one another. 29. If you have love for one another then all will know that you are My disciples."

- ۳۰ - عیسی به آنها فرمود " مضطرب و نگران نباشید. ۳۱ - بخدا ایمان بیاورید و بمن ایمان آورید. ۳۲ - در خانه پدر من منزل فراوان است و من میروم تا مکانی برای شما آماده کنم ۳۳ - اگر چنین نبود این را بشما نمی گفتم ۳۴ - و بعد از آن که رفتم و مکانی برای شما حاضر کردم بر میگردم و شما را با خود میبرم تا جائیکه من هستم شما نیز باشید ۳۵ - شما میدانید که چگونه بآن مکانی که من میروم برسید ."
- ۳۶ - شما به او گفت " خداوندا ، ما نمیدانیم بکجا میروید ، چگونه راه رسیدن آنجا را میدانیم؟ " ۳۷ - عیسی باو جواب داد : " من راه و راستی و حیات هستم ، کسی جز بوسیله من نزد پدر نمیروند. ۳۸ - اکنون که شما مرا شناخته اید ، پدر مرا خواهید شناخت و از این به بعد او را میشناساید و او را دیده اید."
- ۳۹ - اگر مرا دوست داشته باشید، احکام مرا اطاعت خواهید کرد
- ۴۰ - من از پدر سؤال میکنم و او تسلی دهنده دیگر بشما خواهد داد، یعنی روح راستی که همیشه با شما خواهد ماند ۴۱ - دنیا نمیتواند او را بپذیرد زیرا قادر نیست او را به بیند و یا بشناسد ۴۲ - اما شما او را میشناسید ، زیرا او با شما میماند و در شما زندگی می کند."
- ۴۳ - " کسیکه احکام مرا قبول کند و آنها را بجا بیاورد، او کسی است که مرا دوست دارد ۴۴ - پدر من آن کسی که مرا دوست بدارد، محبت مینماید ، منم او را دوست میدارم و خود را به او مکشوف میسازم " ۴۵ - یهویدا (نه یهودای اسخریوطی) گفت : " خداوندا ، چگونه خود را بما مکشوف میسازی و نه بجهان؟ " ۴۶ - عیسی باو جواب داد " کسیکه مرا دوست دارد پیغام مرا میشوند و آنها را بجا خواهد آورد.

30. Jesus told them, "Do not be worried and anxious. 31. Believe in God, and believe also in Me, 32. There are many rooms in My Father's house, and I am going to prepare a place for you. 33. I would not tell you this if it were not so. 34. And after I go and prepare a place for you, I will come back and take you to be with Me, so that you will be where I am. 35. You know how to get to the place where I am going."

36. Thomas said to Him, "Lord, we do not know where you are going, so how can we know the way to get there?" 37. Jesus answered him: "I am the Way, I am the Truth, I am the Life; no-one comes to the Father except by Me. 38. Now that you have known Me, you will know My Father also; and from now on you do know Him, and have seen Him."

39. "If you love Me, you will obey My commandments. 40. I will ask the Father, and He will give you another Helper, the Spirit of Truth, to stay with you forever. 41. The world cannot receive Him, because it cannot see Him or know Him. 42. But you know Him, for He remains with you and lives in you."

43. "Whoever accepts My commandments and obeys them, he is the one who loves Me. 44. My Father will love him who loves Me; I too will love him and reveal Myself to him." 45. Judas (not Judas Iscariot) said, "Lord, how can it be that You will reveal Yourself to us and not to the world?" 46 Jesus answered him: "Whoever loves Me will obey My message.

۴۷ - پدر من او را دوست خواهد داشت و من و پدرم به نزد او خواهیم آمد و با او زندگی خواهیم کرد. ۴۸ - کسیکه مرا دوست نداشته باشد ، سخنان مرا بجا نخواهد آورد. ۴۹ - پیغامی که شنیدید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاد.

۵۰ - این را بشما گفتم مادامی که با شما میباشم ۵۱ - حامی ، یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من میفرستد ، همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه را که بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد.

۵۲ - سلامتی برای شما میگذارم ، سلامتی خود را بشما میدهم ۵۳ - نه چنانکه جهان آنرا میدهد من بشما میدهم ۵۴ - مضطرب ، نگران و هراسان نباشید ۵۵ - شنیدید که گفتم میروم، اما به نزد شما مراجعت میکنم ۵۶ - اگر مرا دوست میداشتید خوشحال میشدید که من به نزد پدر میروم ، زیرا او از من بزرگتر است ۵۷ - من هم اکنون قبل از وقوع ، این را بشما گفتم ، تا وقتی که واقع شود ایمان آورید."

۵۸ - آن شب عیسی سخنان بسیار عالی دیگر بشاگردان خود گفت

۵۹ - پس از اتمام شام به کوه زیتون که نزدیک اورشلیم بود رفتند.

۶۰ - وقتی که عیسی با شاگردان بیایمی مسمی به جتسیمانی وارد شدند گفت در آنجا بمانند و منتظرش باشند تا جلو رفته دعا کند، ۶۱ - لیکن پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه خود برد ۶۲ - هنگامی که پیش میرفتند عیسی بقدری غمگین شد که مایل بود تنها با خدا راز و نیاز کند ۶۳ - پس به آن سه شاگرد گفت که در آنجا بنشینند و دعا کنند ۶۴ - عیسی قدری جلوتر رفته و زانو زد و دعا کرد ۶۵ - روحش چنان معذب بود که در هنگام دعا، قطرات عرق ممزوج به خون از پیشانیاش جاری میشد ۶۶ - پس عیسی به نزد پطرس و یعقوب و یوحنا آمد و ایشان را در خواب سنگین دید ۶۷ - سه مرتبه عیسی رفت دعا کرد و هر سه بار که برگشت شاگردان خود را خوابیده دید.

47. My Father will love him, and My Father and I will come to him and live with him. 48. Whoever does not love Me does not obey My words. 49. The message you have heard is not Mine, but comes from the Father, who sent Me.”

50. “I have told you this while I am still with you. 51. The Helper, meaning the Holy Spirit, whom the Father will send in My Name, will teach you everything, and make you remember all that I have told you.”

52. “Peace I leave with you; My own peace I give you. 53. I do not give it to you as the world does. 54. Do not be worried and anxious; do not be afraid. 55. You heard Me say to you, ‘I am leaving, but I will come back to you.’ 56. If you loved Me, you would be glad that I am going to the Father, because He is greater than I. 57. I have told you this now, before it happens, so that when it does happen you will believe.”

58. That night Jesus said many other wonderful things to His disciples. 59. When the supper was finished, they went out into the Mount of Olives, which was near Jerusalem.

60. When Jesus came to a garden called Gethsemane with His disciples, He told them to sit down and wait for Him while He went on farther to pray. 61. But He took with Him Peter and James and John. 62. As they walked on, Jesus became so sorrowful that He wanted to pray alone to God. 63. So He told those three disciples to stay there and pray. 64. Jesus went a little way off, and kneeled and prayed. 65. His spirit was in such agony that while He was praying, sweat mixed with blood flowed down His face. 66. Then Jesus came to Peter and James and John, and found them in a deep sleep. 67. Three times Jesus went away and prayed, and three times He came back to find His disciples asleep.

۶۸ - ناگهان گروهی عظیم از سربازان و محافظین معبد وارد باغ شدند. ۶۹ - یهودای اسخریوطی که یکی از شاگردان عیسی بود در پیشاپیش آنها میرفت تا راه را به دیگران نشان دهد. ۷۰ - او نیز نزد عیسی آمده وی را بوسید و گفت "سلام ای استاد،" ۷۱ - وقتی این گروه دیدند که یهودا آن عمل را انجام داد فوراً عیسی را دستگیر نمودند و او را بستند. ۷۲ - اول عیسی را به منزل کاهنی که حنا نام داشت بردند. ۷۳ - سپس او را به قصر قیافا که رئیس کهنه بود بردند و جمیع رؤسای کهنه و مشایخ و کاتبان در آنجا جمع شدند. ۷۴ - و پطرس از دور در عقب او آمد تا بخانه رئیس کهنه در آمده با خادمان به نشست و نزدیک آتش خود را گرم مینمود. ۷۵ - رؤسای کهنه و جمیع اهل شوری در جستجوی شهادتها بر علیه عیسی بودند تا او را بکشند ولی هیچ نیافتند. ۷۶ - هر چند بسیاری بروی شهادت دروغ میدادند اما شهادتهای ایشان باهم متناقض بودند. ۷۷ - و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده گفتند: "ما شنیدیم که او میگفت من این هیكل ساخته شده بدست بنا میکنم،" ۷۸ - ولی در این هم باز شهادتهای ایشان مطابقت نمیکرد. ۷۹ - پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته از عیسی پرسید و گفت: "هیچ جوابی نداری بدهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت میدهند؟" ۸۰ - اما او ساکت مانده هیچ جواب نداد. ۸۱ - باز رئیس کهنه از او سؤال نمود "آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟" ۸۲ - عیسی گفت "من هستم، و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست خدای قادر مطلق نشسته و در ابرهای آسمان میآید" ۸۳ - آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده و گفت "دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟ کفر او را شنیدید؟ چه مصلحت میدانید؟" ۸۴ - پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است.

68. Suddenly a great crowd of soldiers and Temple guards entered into the garden. 69. Judas Iscariot, who was one of Jesus' disciples, was walking before them to show the others the way. 70. He came up to Jesus and kissed him and said, "Master, Peace!" 71. When the soldiers saw Judas do that, immediately they arrested Jesus and tied Him up. 72. They took Jesus first to the house of a priest called Annas. 73. Then they took Him to the palace of Caiaphas, the high priest, and all the chief priests, elders and scribes met there. 74. And Peter followed Him at a distance, till he came into the house of the high priest; and he sat with the servants, and warmed himself before the fire.

75. The chief priests and the whole council sought witnesses against Jesus to put Him to death, but they could find none. 76. Although many bore false witness against Him, their witness did not agree. 77. And some stood up and told lies against Him, saying, "We heard Him say, 'I will destroy this temple that is made with hands, and in three days I will build another made without hands.'" 78. But even in this matter their witness did not agree. 79. So the high priest stood up in the midst, and asked Jesus, saying, "Do you not have an answer to give? What is this which they witness against you?" 80. But he held his peace and answered nothing. 81. Again, the high priest asked Him, "Are you the Christ, the Son of God?" 82. Jesus said, "I am; and you shall see the Son of Man sitting at the right hand of Almighty God and coming in the clouds of heaven." 83. Then the high priest tore his clothes and said, "What further need do we have for witnesses. You heard his blasphemy; What do you think?" 84. Then they all condemned Him to be worthy of death.

درس هفتم

صلیب و قیام عیسی

۱ - سپیده صبح رؤسای کهنه با بزرگان یهود بار دیگر اجتماع نمودند و گفتند که عیسی میبایستی بمیرد. ۲ - اما یهودیها اجازه نداشتند که کسی را بقتل برسانند زیرا دولت روم این اجازه را به آنها نمیداد ۳ - عیسی را به نزد والی روم بنام پنطیوس پیلاتس بردند.

۴ - وقتی یهودای اسخریوطی دید که پیشوایان دین یهود تصمیم گرفته اند که عیسی را بکشند از کرده خود پشیمان گردید ۵ - او الحال آن پولی که بجهت تسلیم کردن عیسی گرفته بود، نمیخواست ۶ - او به معبد بزرگ رفت و آن پول را به رؤسای کهنه پس داده و گفت " اشتباه کردم که عیسی را بشما تسلیم نمودم، زیرا وی هیچ عمل خلافی انجام نداده است " ۷ - اما قلب آنها مانند سنگ سخت بود. ۸ - به یهودا گفتند " بما چه مربوط است؟ خودت میدانی " ۹ - دیگر امیدی برای یهودا باقی نمانده بود.

۱۰ - او سی پاره نقره را به پیش رؤسای کهنه پرت کرد و رفته خود کشی نمود

۱۵ - پیلاتس، عیسی را از نزد یهودیان بمیان قصر باشکوه خود برد و از او پرسید " آیا تو پادشاه یهود هستی؟ " ۱۶ - عیسی گفت " بلی، پادشاهی من از این دنیا نیست ۱۷ - اگر پادشاهی من از این دنیا بود پیروان من می جنگیدند و نمیگذاشتند که من تسلیم یهودیها شوم ۱۸ - یقیناً من پادشاه هستم. زیرا به همین منظور متولد شدم برای همین منظور به دنیا آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم ۱۹ - کسیکه طالب حقیقت است به سخنان من گوش میدهد " .

Chapter Seven

The crucifixion and the resurrection of Jesus

1. Early in the morning, the priests met once more with all the chief Jews, and said Jesus must die. 2. But the Jews could not put anyone to death, because the Romans would not allow it. 3. So they took Jesus to the Roman Governor, whose name was Pontius Pilate.

4. When Judas Iscariot saw that the Jewish religious leaders had decided to kill Jesus, he regretted what he had done. 5. Now, he did not want the money which he had received for betraying Jesus. 6. He went to the Temple, and brought the money back to the priests, and said, "It was very wrong of me to give Jesus up to you, for He has done nothing wrong." 7. But their hearts were as hard as stone. 8. They said to Judas, "What is that to us? See to that yourself." 9. Then Judas had no hope left. 10. He flung the thirty pieces of silver down before the priests, and went out and committed suicide.

15. Pilate took Jesus inside his splendid palace, away from the Jews, and asked Him, "Are You the King of the Jews?" 16. "Yes." Jesus said. "My Kingdom does not belong to this world. 17. If My Kingdom did belong to this world, my followers would have been fighting to keep me from being turned over to the Jews. 18. Certainly I am king. For this purpose, I was born, for this very purpose I have come into the world, to testify for truth. 19. Everybody who is a friend of the truth listens to my words."

۲۰ - یهودیها پس از آنکه دوباره پیلطس را دیدند شروع کردند به شهادت دروغ دادن در مورد عیسی. ۲۱ - او کنار پیلطس ایستاده و حرف نمی زد. ۲۲ - سر انجام پیلطس به عیسی گفت " بین مردم چه حرفها برضد تو میگویند آیا چیزی نداری در جواب آنها بگوئی ؟ " .

۲۳ - اما عیسی حتی یک کلمه هم پاسخ نمیداد و پیلطس از این موضوع بسیار متحیر بود ۲۴ - او میدانست که عیسی بی گناه ولی یهودیها در اشتباه بودند. ۲۵ - پس او به رؤسای کهنه و مردم گفت " من در او هیچ گناهی نمی بینم "

۲۶ - عادت پیلطس این بود که در ایام عید فصح یک زندانی که مردم تقاضای عفو او را می نمودند ، آزاد سازد ۲۷ - پس پیلطس بآن جمعیت گفت " آیا عیسی را آزاد کنم ؟ " ۲۸ - آنگاه مردم به تحریک رؤسای کهنه فریاد زده میگفتند " این شخص را آزاد نکن بلکه برابا را آزاد کن " .

۲۹ - پیلطس خیلی مشتاق بود که عیسی را رها کند از این جهت گفت " پس با عیسی چکار کنم ؟ " .

۳۰ - جمعیت فریاد زد گفتند " بگذار مصلوب شود، مصلوبش کن، مصلوبش کن. "

۳۱ - پیلطس گفت " چرا ؟ او چه بدی کرده است ؟ او مستحق مرگ نمیباشد. من او را تازیانه زده آزاد می کنم " .

۳۲ - آنگاه مردم با صدای بلند تر فریاد زده می گفتند " بگذار مصلوب شود ، مصلوبش کن " .

20. When the Jews saw Pilate again, they began to tell him lies which they had been making up about Jesus. 21. Jesus stood by Pilate and said nothing. 22. Finally Pilate said to Jesus, "See what things they are saying against You. Don't You have anything to say to them?"

23. But Jesus did not answer one single word, and Pilate was greatly surprised at this. 24. He knew that Jesus was innocent and that the Jews were wrong. 25. So he said to the chief priests and to the people, "I find in Him no fault at all."

26. It was the custom for Pilate at Passover time to set free one prisoner for whom the people requested forgiveness. 27. So Pilate said to the crowd, "Shall I let Jesus go?" 28. Then the people as a result of the persuasion of the chief priests shouted, "Do not free this man, but free Barabbas."

29. Pilate wanted very much to let Jesus go, and therefore he said, "What shall I do then with Jesus?"

30. The crowd shouted, "Let Him be crucified! Crucify Him! Crucify Him!"

31. "Why?" said Pilate, "What has He done wrong? He does not deserve to die. I will scourge Him and let Him go."

32. Then the people cried with a louder voice, "Let Him be crucified! Crucify Him!"

۳۳ - چون پیلاتس نمیخواست یهودیها مزاحمش شوند، موافقت نمود که عیسی مصلوب گردد. ۲۴ - اما قبل از اجرای تصمیم خود یک لگن آب طلبیده و دستهای خود را در حضور همه شسته گفت " من مسئول مرگ این شخص بی گناه نیستم، شما خود مسئول هستید " ۳۵ - مردم جواب دادند " خون او بگردن ما و فرزندانمان باد " ۳۶ - گاهی اوقات که ما نمیخواهیم کاری را انجام دهیم می گوئیم " از آن دست شستیم "

۳۸ - بالاخره برای اینکه مردم را خوشنود سازد، برابا را از زندان بیرون آورده آزاد کرد و عیسی را سپرد که تازیانه زنند ۳۹ - سربازان رومی عیسی را گرفته رخت های او را کنده و بر او لباس قرمزی پوشانده تا مانند ردای امپراطوران باشد ۴۰ - آنها تاجی از خار درست کرده بر سرش گذاشتند نی بعنوان عصای سلطنتی به دستش دادند.

۴۱ - سپس همه سربازان در برابرش زانو زده می گفتند " سلام ای پادشاه یهود " ۴۲ - بر روی او آب دهان می انداختند و باو سیلی میزدند و نی را از وی گرفته برسرش میزدند تا خارها فرو روند.

۴۳ - خارج از دروازه شهر در طرف شمال اورشلیم تپه گردی هست بنام کاسه سر ۴۴ - در یک طرف آن تپه پرتگاه مرتفعی وجود دارد که گاهی محکومین را از آنجا پائین انداخته سپس سنگسار مینمودند ۴۵ - گاهی آنها را بر روی این تپه برده روی چوبه دار مصلوب میکردند ۴۶ - احتمال می رود این همان جائی است که سربازان عیسی را بردند ۴۷ - و آن تپه را غالباً جلعتا میخوانند.

33. Because Pilate did not want the Jews to bother him, he agreed to crucify Jesus. 34. But before he carried out his decision, he requested a basin of water to be brought, and he washed his hands before all the people and said, "I am not responsible for this innocent man's death. You yourselves are responsible." 35. The people answered, "His blood be on us and on our children." 36. Sometimes, when we do not want to have anything to do with a thing, we say, "We wash our hands of it."

38. At last, in order to please the people, Pilate had Barabbas brought out of prison and freed him and gave Jesus up to be beaten. 39. The Roman soldiers seized Jesus, and took off His clothes, and put a scarlet robe on Him, to imitate the Emperor's purple robe. 40. They twisted pieces of thorn bush into a crown and pushed it on His head and put a reed in His hand for a sceptre.

41. Then all the soldiers fell down before Jesus and said, "All hail, King of the Jews!" 42. They spat at Jesus, and slapped Him; they took the reed out of his hands and struck Him on the head with it to drive in the thorns.

43. Outside the city gate, on the north side of Jerusalem, there is a round hill called 'the place of the skull'. 44. On that side of the hill there is a straight cliff, and prisoners were sometimes thrown down from that cliff, and then stoned. 45. Sometimes they were taken to the top of that round hill and crucified. 46. It is very likely that this is where the soldiers took Jesus. 47. That hill is called Calvary.

۴۸ - سربازان، عیسی را بر روی صلیب خوابانده و دست ها و پایهایش را بر آن میخکوب نمودند. ۴۹ - سپس صلیبی که عیسی بر روی آن بود بلند کردند ۵۰ - عیسی بر روی صلیب فرمود " پدر، اینها را ببامرز زیرا نمی دانند چه می کنند ۵۱ - در همان روز سربازان دو نفر دزد را مصلوب کرده و بر دو طرف عیسی قرار دادند. ۵۲ - و بر بالای سرشان روی تخته ای که به صلیب میخکوب شده بود با خط سیاه تقصیرات آنها را نوشته بودند ۵۳ - روی تابلویی که بر بالای سر عیسی قرار داشت این کلمات نوشته شده بود: " عیسی ناصری پادشاه یهود "

۵۴ - سه ساعت از درد هولناک گذشت. ۵۵ - ساعت دوازده بود. ۵۶ - ناگهان هوا تاریک شد و این تاریکی تا ساعت سه بعد از ظهر ادامه داشت. ۵۷ - فقط سه ساعت دیگر پایان درد و رنج عیسی باقیمانده بود. ۵۸ - زمان ناراحتی فکری بود، مانند زمانی که در باغ جتسیمانی دعا میکرد. ۵۹ - او بعلت گناه ما این درد و رنج شدید را تحمل میکرد. ۶۰ - وقتی تقریباً ساعت سه شد عیسی با صدای بلند گفت " تمام شد " ۶۱ - باز با صدای بلند فرمود " ای پدر، روح خود را بدست تو میسپارم. " ۶۲ - او سرش را پائین انداخت و رحلت نمود.

۶۳ - ناگهان چند اتفاق عجیب رخ داد ۶۴ - زلزله شد، قبرها گشوده و مردگان زنده گردیدند ۶۵ - و پرده ضخیم معبد بزرگ که در برابر مقدس ترین مکان معبد آویزان شده بود از بالا تا پائین به دو نیم شد ۶۶ - رئیس کهنه اجازه داشت سالی یک مرتبه داخل آن مکان مقدس شود و در آنجا بجهت آمرزش گناهان مردم در حضور خدا قربانی بگذراند ۶۷ - اما وقتی آن پرده بدون دخالت دست انسان پاره شد مثل این بود که صدائی از آسمان آمد و گفت " بعد از این قربانی حیوانات و کهنات انسان برای آمرزش گناه لازم نیست. ۶۸ - عیسی آن بره بی عیب خدا قربانی شده است ۶۹ - عیسی خون خود را در حضور خدا برای برداشتن گناه بشر ریخته است. ۷۰ - خدا هر گناهکاری که به خون عیسی ایمان و توکل داشته باشد می آمرزد."

48. The soldiers laid Jesus down on the cross, and they nailed His hands and his feet to it. 49. Then they lifted up the cross with Jesus on it, and dropped it in a hole which they had dug before. 50. From the cross, Jesus said, "Father, forgive them, for they know not what they do."

51. On that same day, the soldiers crucified two thieves, and put them on each side of Jesus. 52. And they nailed up some boards at the top of the crosses with black letters on them, to say what the prisoners had done. 53. On the sign which was over the head of Jesus, these words were written; JESUS OF NAZARETH, THE KING OF THE JEWS.

54. Three hours of fearful pain passed away. 55. It was twelve o'clock. 56. Suddenly, it became dark and stayed dark until three o'clock in the afternoon. 57. Only those three more hours remained till the end of Jesus' suffering and pain. 58. It was also a time of agony of mind, like the time He prayed in the garden of Gethsemane. 59. He was bearing this great agony because of our sin. 60. When it was about three o'clock, Jesus cried out with a loud voice, "It is finished!" 61. He cried again with a loud voice "Father, I now commit My spirit to Your care." 62. He bowed His head and died.

63. Suddenly, some amazing things happened. 64. The ground shook, graves opened, and dead people came alive. 65. And the thick curtain which hung before the most Holy part of the Temple was torn from top to bottom into two pieces. 66. The high priest had permission to go once a year into that Holy place, there to offer sacrifice for the sins of them people before God. 67. But when the curtain was torn without hands, it was just as if a voice from heaven had said, "From this moment, the sacrifice of animals for the forgiveness of sins, is not needed any more. 68. Jesus, the spotless Lamb of God, has been sacrificed. 69. Jesus has offered His own blood before God for the removal of sins. 70. God will forgive every sinner who trusts in the blood of Jesus."

۷۱ - سپس شخص متمولی بنام یوسف نزد پیلطس آمده و تقاضای جنازه عیسی را نمود تا آنرا دفن کند ۷۲ - پیلطس باو اجازه داد که بدن عیسی را ببرد و مدفون سازد. ۷۳ - یوسف آنرا از صلیب پائین آورد ۷۴ - او و نیکودیموس بدن عیسی را په پارچه سفیدی باحنوط پیچیدند.

۷۵ - نزدیک صلیب گاه عیسی باغی بود و در آن باغ یوسف برای خود قبری تهیه کرده بود ۷۶ - یوسف و نیکودیموس بدن عیسی را در آن قبر دفن کردند. ۷۷ - سپس سنگ بزرگی را بر سر قبر غلطانیده و رفتند و سربازانی چند از طرف پیلطس مأموریت یافتند که قبر را محافظت نمایند. ۷۸ - شب یکشنبه هنگامی که سربازان بر سر قبر عیسی کشیک میدادند ناگهان زلزله ای حادث شد ۷۹ - فرشته ای از آسمان نزول کرده آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده بر آن نشست ۸۰ - نگهبانان از ترس چون مرده گردیدند.

۸۱ - صبح زود روز اول هفته، که یکشنبه بود، مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب، سالومه و اقلا یکی دو زن دیگر به سر قبر آمدند ۸۲ - آنها با خود مقداری حنوط آورده تا بر اطراف بدن عیسی قرار دهند ۸۳ - سپیده صبح بود ۸۴ - در بین راه زنها بهمديگر میگفتند " کیست که سنگ را برای ما از در قبر بغلطاند؟ " ۸۵ - وقتی به سر قبر رسیدند، دیدند که سنگ برداشته شده است ۸۶ - مریم مجدلیه بشهر برگشت تا به پطرس و یوحنا بگوید که در قبر باز است ۸۷ - اما زنان دیگر، وارد قبری که عیسی در آن دفن شده بود گردیدند. ۸۸ - جسد عیسی در آنجا نبود. لکن فرشته ای با ردائی دراز برطرف راست قبر نشسته بود. ۸۹ - سپس زنان دو فرشته دیگر را در لباس درخشان در کنار خود دیدند ۹۰ - زنان ترسان گشته و بر روی در افتادند ۹۱ - آنگاه یکی از فرشتگان بدیشان گفت " ترسان مباشید او اینجا نیست بلکه برخاسته است " .

71. Then a rich man called Joseph came to Pilate and asked to take away the body of Jesus. 72. Pilate gave him permission to take the body of Jesus for burial. 73. Joseph took the body down from the cross. 74. He and Nicodemus wrapped the body of Jesus in clean linen with embalming spices.

75. There was a garden close to the place where Jesus was crucified, and in that garden there was a tomb which Joseph had prepared for himself. 76. Joseph and Nicodemus laid the body of Jesus in that tomb. 77. Then they rolled a great stone over the door and went away and some soldiers were commissioned by Pilate to guard the grave.

78. On Saturday night while the soldiers were watching at the tomb of Jesus, suddenly the earth began to shake. 79. An angel came down from heaven and rolled back the stone and sat on it. 80. The guards from fright became like dead men.

81. Early in the morning of the first day of the week which was Sunday, Mary Magdalene, Mary the mother of James, and Salome, and at least one or two more women came to the tomb of Jesus. 82. They brought with them some spices to put around the body of Jesus. 83. The light was beginning to come in the sky. 84. As the women came along they said to one another, "Who will roll away the stone for us from the door of the tomb?" 85. When they reached the tomb, they saw that the stone was gone. 86. Mary Magdalene ran back to the city to tell Peter and John that the door of the tomb was open. 87. But the other women went into the tomb where Jesus had been buried. 88. Jesus' body was not there, but an angel in a long white robe was sitting on the right hand side of the tomb. 89. Then the women saw two angels standing by them in shining clothes. 90. The women were afraid, and fell on their faces to the ground. 91. Then one of the angels said to them, "Do not be afraid. He is not here; He is risen!"

۹۲ - مریم مجدلیه اولین کسی بود که عیسی قیام کرده را دید ۹۳ - او وقتی دید که سنگ از سر قبر عیسی برداشته شده، با عجله رفت تا پطرس و یوحنا را از موضوع باخبر سازد ۹۴ - پطرس و یوحنا بمحض شنیدن این خبر باشتاب به سر قبر رفتند ۹۵ - مریم مجدلیه هم در پی آنها میرفت ۹۶ - یوحنا که میتوانست تندتر بدود، اول به سر قبر رسید و فقط بداخل نگاه کرد ۹۷ - فرشتگان رفته بودند ولی او کفن را در قبر مشاهده کرد ۹۸ - کفن از هم پاشیده نشده بود بلکه مرتب سرجایش قرار داشت. ۹۹ - هنگامی که پطرس به سر قبر رسید او خواست بیشتر کنجکاو نماید، پس داخل قبر شد و یوحنا هم پشت سر او وارد گردید. ۱۰۰ - وقتی پطرس و یوحنا دیدند که بدن عیسی در آنجا نیست بشهر برگشته و به بقیه شاگردان خبر دادند.

۱۰۱ - اما مریم مجدلیه بشهر برگشت ۱۰۲ - همانطوریکه بر کنار قبر ایستاده و گریه میکرد، مشاهده نمود که شخصی در نزد او ایستاده است ۱۰۳ - وی مطمئناً عیسی بود، اما او ندانست زیرا بقدری متأثر بود که بیالا ننگریست.

۱۰۴ - عیسی باوگفت "ای زن چرا گریانی؟ که را میخواهی؟" ۱۰۵ - مریم فکر کرد که باغبان است گفت "ای آقا، اگر تو بدن عیسی را برداشته ای بمن بگو کجا گذارده ای تا من آنرا بردارم؟"

۱۰۶ - عیسی بدو گفت "مریم" او فوراً برگشته گفت: "ای استاد" ۱۰۷ - آنوقت فهمید که عیسی بود ۱۰۸ - عیسی او را با پیغامی به نزد شاگردان خود فرستاد ۱۰۹ - مریم با شتاب و خبر خوشی که داشت به شهر برگشت ۱۱۰ - وقتی او شاگردان را یافته و به آنها گفت "خداوند را دیده ام" باور نکردند ۱۱۱ - زنان دیگر که کمی بعد از مریم، عیسی را دیده بودند داخل شده گفتند "ما خداوند را دیده ایم" ۱۱۲ - شاگردان با خود میگفتند "این زنها بی خود حرف میزنند".

92. Mary Magdalene was the first person to see the resurrected Jesus. 93. When she saw that the stone had been removed from the tomb of Jesus, she hurried to tell Peter and John about it. 94. As soon as Peter and John heard this news, they ran to the tomb as fast as they could. 95. Mary Magdalene went after them. 96. John could run the fastest, so he arrived first, and just looked in. 97. The angels had gone, but he could see the linen cloths in the grave. 98. They were not thrown around here and there but were lying neatly together. 99. When Peter came he wanted to see more, so he went straight into the tomb, and John followed him. 100. When Peter and John saw that the body of Jesus was not there, they went back to the city and told the other disciples.

101. But Mary Magdalene did not return to the city. 102. As she stood by the grave weeping, she saw that somebody was standing near. 103. It was really Jesus, but she did not know that because she was too sad to look up.

104. And Jesus said to her, "Woman, why are you weeping? Who are you looking for?"

105. Mary thought, "It is the gardener," and she said, "Sir, if you have carried the body of Jesus away, tell me where you have laid Him, and I will take Him away."

106. Then Jesus said, "Mary," and Mary turned around quickly and said, "Master!" 107. Then she knew that it was Jesus. 108. Jesus sent her with a message to His disciples. 109. So Mary hurried back again into the city with her good news. 110. She found the disciples, but when she said, "I have seen the Lord," they did not believe. 111. Other women who had seen Jesus a little later than Mary came in and said, "We have seen the Lord." 112. The disciples thought, "What nonsense these women talk!"

۱۱۳ - قبل از آنکه زنها وارد شوند دو نفر از شاگردان به جائی دور دست رفته بودند ۱۱۴ - در اثناء راه با هم صحبت میکردند، عیسی نیز به نزد آنها رفته و با ایشان همقدم شد ولی او را نشناختند ۱۱۵ - وقتی که عیسی صحبت میکرد و این دو نفر به سخنان او گوش میدادند نزدیک دهکده عمواس رسیدند. ۱۱۶ - مقصد آن دو شاگرد همان دهکده بود، و آنها از او خواهش کردند که با ایشان بماند ۱۱۷ - پس عیسی همراه آنها داخل منزل شد و با ایشان بر سر سفره نشست ۱۱۸ - او نان را در دست گرفته و آنرا برکت داد ۱۱۹ - سپس او آنرا پاره کرده بایشان داد ۱۲۰ - پس از انجام این کار چشمان باطنی ایشان باز شد و او را شناختند. ۱۲۱ - و بعد بطور ناگهانی غیب شد. ۱۲۲ - این دو نفر نمیتوانستند این مژده را در دل خود نگاه دارند ۱۲۳ - آنها بی درنگ برخاسته و به اورشلیم مراجعت نمودند ۱۲۴ - در آنجا عده ای از دوستان و شاگردان عیسی را یافتند که مشغول شام خوردن بودند ۱۲۵ - بعضی میگفتند، عیسی فی الواقع قیام کرده است.

۱۲۶ - در همان موقع خود عیسی وارد اطاق شده به آنها گفت: "ایمان نداشتن اشتباه محض است" ۱۲۷ - چون دید که آنها میترسند فرمود "صلح و سلامتی بر شما باد" ۱۲۸ - او جای میخها در دست ها و پاهای خود را به آنها نشان داد، و از ماهی سرخ شده و غسل که برای شام بر سر سفره گذاشته بودند تناول فرمود ۱۲۹ - و بدین طریق خواست به آنها ثابت کند که جسم او مانند روحش زنده شده است ۱۳۰ - شاگردانش مسرور شدند وقتی دیدند که خداوند و نجات دهنده ایشان زنده است.

۱۳۱ - آنگاه عیسی به ایشان فرمود: "چنانکه پدر مرا فرستاد همچنان من نیز شما را میفرستم. شما باید به تمام جهان بروید و جمیع خلایق را بانجیل موعظه کنید."

113. Before the women came in, two of the disciples had gone for a long walk. 114. As they walked along and talked, Jesus came near and went with them, but they did not recognise Him. 115. While Jesus talked and the two men listened, they drew near to the village of Emmaus. 116. That was the end of the disciples' journey, and they begged him to stay with them. 117. So Jesus went into the house, and sat down at the table with them. 118. He took bread in His hands and blessed it. 119. Then He broke it and gave it to them. 120. After He did this, their spiritual eyes were opened and they knew Him. 121. And then, suddenly, He disappeared. 122 Those two men could not keep this good news to themselves. 123. They arose at once and went back to Jerusalem. 124. There they found a number of the Lord's friends and disciples sitting together at supper. 125. Some of them were saying, "Jesus has risen indeed!"

126. At that same time, Jesus Himself came into the room, and He told them that it was very wrong not to believe. 127. When He saw that they were frightened, He said, "Peace be with you." 128. He showed them the place of the nails in his hands and feet, and He ate some broiled fish and honeycomb which they had put on the table for supper. 129. In this way, He wanted to prove to them that His body was really alive as well as His soul. 130. And now the disciples were filled with gladness and joy, when they saw that their Lord and Saviour was really alive.

131. Then Jesus said to them, "Just as My Father has sent Me, so now I am sending you. You must go all over the world and preach the good news to all creation."

۱۳۲ - بعد از این امور یازده شاگرد به جلیل رفته و در آنجا در انتظار عیسی بودند که آنها را ملاقات کند.

۱۳۳ - یک روز توماس و نتنائیل، یعقوب و یوحنا و دو شاگرد دیگر در ساحل دریاچه جلیل بودند ۱۳۴ - پطرس نیز همراه آنها بود ۱۳۵ - او دوست داشت همیشه خود را با انجام کاری سرگرم کند، پس بدیگران گفت: "من میروم به صید ماهی" ۱۳۶ - گفتند "ما نیز همراه تو می آئیم" ۱۳۷ - بی درنگ همه سوار قایق کوچکی شدند و بمیان دریاچه راندند ۱۳۸ - اما آن شب هیچ ماهی نگرفتند.

۱۳۹ - صبح روز بعد عیسی آمده در ساحل ایستاد ۱۴۰ - شاگردان میتوانستند او را به بیند چون قایق آنها نزدیک به ساحل ولی او را نشناختند ۱۴۱ - عیسی به آنها که در قایق بودند گفت: "بچه ها آیا چیزی دارید بخوریم؟"

۱۴۲ - آنها فکر کردند که این غریبه میخواهد از آنها ماهی بخرد، گفتند: "خیر" ۱۴۳ - عیسی گفت: "دام را بطرف راست قایق بیاندازید و ماهی فراوان خواهید گرفت."

۱۴۴ - شاگردان آنچه که عیسی فرمود انجام دادند و یکباره دام بقدری از ماهی پرشد که نتوانستند آنرا بداخل قایق بکشند. ۱۴۵ - یوحنا به پطرس گفت "خداوند است".

۱۴۶ - وقتی پطرس این را شنید خود را بداخل آب انداخت تا زودتر به خشکی برسد ۱۴۷ - بقیه شاگردان در قایق مانده و تور پر از ماهی را باخود حمل میکردند ۱۴۸ - وقتی به ساحل رسیدند پطرس دیگران را در کشیدن تور کمک کرد ۱۴۹ - تعداد ماهی ها صد و پنجاه و سه عدد بود ۱۵۰ - عیسی در ساحل آتشی درست کرده و ماهی را در آن پخت و بانان برای شاگردان آماده نمود. ۱۵۱ - او به ماهی گیران خسته گفت "بیائید و بخورید" و خودش بخدمتگذاری ایشان مشغول شد.

132. After things, the eleven disciples went away to Galilee and waited for Jesus to meet them there.

133. One day Thomas and Nathaniel, James and John and two other disciples were together by the side of the sea of Galilee. 134. Peter was there too. 135. He liked to be doing something, so he said to the others, "I am going fishing." 136. They said, "We will also go with you." 137. At once they all jumped into a little boat, and pushed off into the lake. 138. But that night they caught nothing.

139. The next morning Jesus came and stood on the shore. 140. The disciples could see Him because their boat was near to the land, but they did not know Him. 141. Jesus said to the men in the boat, "Children, do you have anything to eat?"

142. They thought that this stranger wanted to buy some fish, and they said, "No." 143. Then Jesus said, "Set the net on the right side of the boat, and you will catch them."

144. The disciples did what Jesus had said, and at once the net became so full of fish that they could not pull it into the boat.

145. Then John said to Peter, "It is the Lord."

146. When Peter heard that, he jumped into the water, so as to get to shore more quickly. 147. The other disciples stayed in the boat, and dragged the net full of fish along after them. 148. When the boat landed, Peter helped the other men pull in the net. 149. Altogether, there were a hundred and fifty three fish. 150. Jesus had a fire ready on the beach, and had fish broiling on the fire and bread ready for them. 151. He said to the tired fishermen, "Come and eat," and He waited on them Himself.

۱۵۲ - بعد از آن روز در ساحل دریاچه جلیل، شاگردان بر بالای کوهی که عیسی ایشان را فرموده بود رفتند. ۱۵۳ - وی آنها را در آنجا ملاقات کرده و گفت " بروید و مردم را شاگرد سازید و آنها را به اسم اب و این و روح القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که بشما حکم کرده ام حفظ کنند ۱۵۴ - و خود من مطمئناً هر روزه تا انقضای عالم همراه شما خواهم بود".

۱۵۵ - عیسی پس از قیامش مدت چهل روز بر روی زمین بود ۱۵۶ - پس از انقضای این مدت برای آخرین بار همراه شاگردان به گردش رفت ۱۵۷ - او آنها را به جائی که اغلب اوقات باهم رفته بودند برد، یعنی از کوه زیتون عبور کرده و به بیت عنیا رفتند ۱۵۸ - در آنجا ایستاده و دستهای خود را بلند کرد و مردم را برکت داد ۱۵۹ - واقع شد که بعد از برکت دادن ایشان، در نظر آنها به آسمان رفت تا بدست راست خدا بنشیند. ۱۶۰ - وقتی که شاگردان مشتاقانه رفتن او را به آسمان نگاه میکردند، دو مرد سفید پوش (که فرشته بودند) آمده گفتند " ای مردان جلیلی چرا ایستاده بسوی آسمان نگرانید ۱۶۱ - همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد، بهمین طور که او را بسوی آسمان روانه دیدید."

۱۶۲ - بلی، دوستان عزیز، عیسی باز هم روزی به این دنیا خواهد آمد ۱۶۳ - او دیگر مانند دفعه اول بصورت یک طفل نخواهد آمد ۱۶۴ - این بار مانند پادشاه خواهد آمد و شیطان را بیرون میاندازد، بی ایمانان را داوری می کند و همه محبان خود را با خود خواهد برد تا همیشه با او باشند. ۱۶۵ - آیا شما برای آمدن او حاضر هستید؟

پایان

152. After that day by the sea of Galilee, the disciples went to a mountain which Jesus told them about. 153. He net them there and said, "Go then and make disciples of all the nations, baptising them in the Name of the Father, the Son and the Holy Spirit, and teach them to practise all the commands that I have given you. 154. And I Myself will surely be with you, even to the end of the age."

155. Jesus stayed on earth forty days after the resurrection. 156. At the end of that period, He went on a last walk with His disciples. 157. He took them the way they had so often gone together—over the Mount of Olives to Bethany. 158. There He stopped and lifted up His hands and blessed the people. 159. As He blessed them, He was taken up from them, and carried up into heaven to sit at the right hand of God. 160. As the disciples looked up earnestly toward heaven after Jesus, two men in white robes, who were angels, came and said, "Men of Galilee, why do you stand looking up into heaven? 161. This same Jesus Who has been taken up from you into heaven will come back in just the same way you have seen Him go up into heaven."

162. Yes, dear friends, Jesus will come again some day. 163. He will not come as a little baby next time. 164. He will come as King, to cast out Satan, to judge unbelievers, and for all those who love Him to be with Him forever. 165. Are you ready for His coming?

THE END

مزمور ۲۳

یکی از فصلهای کتاب مزمور حضرت داود

- ۱ - خداوند شبان من است. محتاج بهیچ نخواهم بود.
- ۲ - در مرتع های سبز مرا میخواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری میکند.
- ۳ - جان مرا بر میگرداند و بخاطر نام خود براههای عدالت هدایت مینماید.
- ۴ - آری، چون در وادی سایهٔ موت نیز راه روم از شریر نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد
- ۵ - سفره ای برای من بحضور دشمنانم میگسترانی. سر مرا بروغن تدهین کرده ای و کاسه ام لبریز شده است.
- ۶ - هر آینه نیکوئی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانهٔ خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد.

Psalm 23

1. The Lord is my Shepherd; I shall not want.
2. He makes me to lie down in green pastures;
He leads me beside still waters.
3. He restores my soul; He leads me in the paths
of righteousness for His Name's sake.
4. Though I walk through the valley of the
shadow of death, I will fear no evil: for You are
with me; Your rod and Your staff, they
comfort me.
5. You prepare a table before me in the presence
of my enemies; You anoint my head
with oil; my cup runs over.
6. Surely goodness and mercy shall follow me all
the days of my life: and I will dwell in the house
of the Lord forever.

WORD LIST

فهرست لغات

اکثر لغاتی که در کتاب “The Good Shepherd” موجود است به ترتیب الفبا در این فهرست گنجانیده شده است. بنابراین چون لغات فراوان و هر کدام دارای معانی متعدد میباشند، ماسعی کرده ایم فقط معنی متداول و اصلی آنرا بنویسیم.

A

| | | | |
|----------------|---------------------|-------------|----------------------|
| able | توانا، قادر | although | گرچه |
| about | درباره ، تقریباً | always | همیشه |
| accepted | مقبول، پسندیده | amaze (v) | متحیر بودن |
| accept (v) | قبول کردن | among | درمیان |
| accounts | حساب ها | ancestors | اجداد |
| actions | اعمال ، فعالیتها | angel | فرشته |
| add (v) | اضافه کردن، افزودن | angry | عصبانی |
| adulterers | زنا کاران | animals | حیوانات |
| affection | تأثیر ، محبت، تمایل | anoint (v) | مسح کردن |
| affectionately | با محبت | another | یکی دیگر، دیگری |
| afraid | ترس | answer (v) | جواب دادن، پاسخ دادن |
| after | بعد | anxiety | اضطراب |
| afternoon | بعد از ظهر | anxious | مضطرب |
| against | بر ضد، مخالف | any | هر |
| age | عصر ، سن | anyone | هر کس |
| ago | پیش ، قبل | anything | هر چیز |
| agony | درد ، عذاب | appear (v) | ظاهر شدن |
| agree (v) | موافق بودن | arm | بازو |
| all | همه ، تمام | armies | لشگریان |
| alive | زنده | arise (v) | برخواستن |
| allow (v) | اجازه دادن | around | گرد، دراطراف |
| almighty | قادر مطلق | arrange (v) | مرتب کردن |
| along | در طول | arrest (v) | دست گیر کردن |
| aloud | با صدای بلند | arrive (v) | رسیدن |
| also | همچنین | as | چنانکه، بعنوان |

شبان نیکو

| | |
|-------------|--------------------|
| ask | پرسیدن ، سؤال کردن |
| asleep | خوابیده |
| asses | الاغها |
| association | معاشرت |
| astonished | متحیر ، در شگفت |
| authority | اختیار، قدرت |
| away | دور ، بیک طرف |

B

| | |
|---------------|------------------|
| Babe | نوزاد |
| baby | بچه، طفل |
| back | عقب، پشت |
| bad | بد |
| banks (shore) | سواحل |
| baptise (v) | تعمید دادن |
| barley | جو |
| basin | لگن |
| baskets | سبدها |
| bathe (v) | استحمام کردن |
| be (v) | بودن |
| beach | کنار دریا |
| bear (v) | تحمل کردن |
| beat (v) | زدن |
| beggar | بعلت ، چون ، زیر |
| behind | عقب ، پشت |
| being | هستی، وجود |
| belief | عقیده ، اعتقاد |
| believe (v) | ایمان داشتن |
| belong (v) | تعلق داشتن |
| below | زیر، پائین |
| best | بهترین |
| betray (v) | تسلیم کردن |
| better | بهتر |
| between | بین |

| | |
|------------|------------------------|
| black | سیاه |
| blasphemy | کفر ، ناسزا |
| bless (v) | برکت دادن |
| blind | کور، نابینا |
| blood | خون |
| boast (v) | فخر کردن |
| boat | قایق |
| boards | تخته ها |
| body | بدن ، جسم |
| bodies | بدن ها |
| bone | استخوان |
| born | متولد شد |
| both | هر دو |
| bother (v) | درد سر دادن، زحمت دادن |
| bottom | زیر، ته |
| bow (v) | خم شدن |
| boys | پسران |
| branches | شاخه ها |
| bread | نان |
| break (v) | شکستن |
| breast | سینه |
| bright | روشن ، درخشان |
| bring | آوردن |
| broil | پختن، کباب کردن |
| brother | برادر |
| build (v) | ساختن ، بنا کردن |
| burdens | بارها |
| burn (v) | سوزاندن |
| bury (v) | دفن کردن |
| busy | مشغول |
| but | اما ، ولی |
| buy (v) | خریدن |
| by | بوسیله، پهلو |

C

| | |
|---------------|--------------------------|
| calf | گوساله |
| call (v) | صدا کردن ، نامیدن |
| camels | شتر ها |
| can | توانستن |
| cancel (v) | لغو کردن ، باطل کردن |
| care (v) | مواظبت کردن، توجه داشتن |
| carefully | با دقت |
| carpenter | نجار |
| carry (v) | حمل کردن |
| cast (v) | انداختن |
| catch (v) | گرفتن ، بدام انداختن |
| cease (v) | دست کشیدن، باز ایستادن |
| celebrate (v) | جشن گرفتن |
| census | سر شماری |
| cent | یک صدم ۱/۱۰۰ |
| certain | برخی، فلان، حتماً، مطمئن |
| certainly | مطمئناً، یقیناً |
| change (v) | عوض کردن، تغییر دادن |
| chief | رئیس، بزرگ |
| child | بچه ، کودک |
| children | بچه ها |
| choke (v) | خفه کردن |
| city | شهر |
| clean | تمیز ، پاک |
| cleanse (v) | تمیز کردن، پاک کردن |
| cliff | پرتگاه |
| climb (v) | بالا رفتن |
| close (v) | بستن |
| clothing | پوشاک ، لباس، رخت |
| clouds | ابر ها |
| coffin | تابوت |
| come (v) | آمدن |
| comfort (v) | تسلی دادن |

| | |
|--------------|--|
| commandment | امر، حکم ، فرمان |
| command (v) | امر کردن ، فرمان دادن |
| commit (v) | مرتکب شدن |
| compare (v) | مقایسه کردن |
| conceive (v) | آبستن شدن ، پنداشتن |
| condemn (v) | محکوم کردن |
| confess (v) | اقرار کردن ، اعتراف کردن |
| constantly | همیشه ، دائماً |
| cord | طناب، ریسمان |
| correct (v) | تصحیح کردن، اصلاح کردن |
| council | شورای |
| country | مملکت، میهن ، کشور |
| countries | ممالک |
| courtyard | حیاط |
| cousin | دائی زاده، عمو زاده ، عمه زاده ، خاله زاده |
| creation | آفرینش ، خلقت |
| creditor | بستانکار |
| cross | صلیب |
| crowd | ازدحام مردم |
| crown | تاج |
| crucifixion | صلیب |
| crucify (v) | مصلوب کردن |
| cry (v) | گریه کردن |
| cup | پیاله، فنجان |
| cure (v) | شفا دادن |
| curtain | پرده |
| cut (v) | بریدن ، قطع کردن |

D

| | |
|----------|--------------|
| dark | تاریک |
| darkness | تاریکی، ظلمت |
| daughter | دختر |
| day | روز |
| dead | مرده |

شبان نیکو

| | |
|--------------|-------------------------------|
| deal | مقدار |
| death | مرگ |
| debt | قرض |
| debtors | اشخاص مقروض |
| decide (v) | تصمیم گرفتن |
| decision | تصمیم |
| dedicate (v) | وقف کردن ، اختصاص دادن |
| deep | عمیق |
| deliverance | رهائی |
| demand (v) | مطالبه کردن ، خواستار شدن |
| desert | بیابان ، صحرا |
| desert (v) | دست کشیدن ، واگذارن |
| deserve (v) | شایسته بودن ، مستحق بودن |
| destroy (v) | از بین بردن ، خراب کردن |
| devil | شیطان ، ابلیس ، روح پلید |
| die (v) | مردن |
| difficult | دشوار ، مشکل |
| dig (v) | کندن ، حفر کردن |
| dinner | شام |
| direct (v) | راهنمایی کردن ، دستور دادن |
| disciples | شاگردان ، حواریون |
| distance | مسافت ، فاصله |
| distant | دور ، بعید |
| divide (v) | تقسیم کردن ، جدا کردن |
| do (v) | عمل کردن ، انجام دادن |
| doctor | دکتر |
| dollars | دلار ها (پول آمریکائی) |
| donkey | الاغ |
| door | کیوتر ها |
| doves | زیر ، پائین |

| | |
|-----------|------------------------|
| down | کشیدن |
| drag (v) | رسم کردن ، کشیدن |
| draw (v) | رؤیا ، خواب |
| dream | رؤیا ، خواب |
| dress | لباس زنانه |
| drink (v) | نوشیدن |
| drive (v) | رانندن ، رانندگی کردن |
| drop (v) | انداختن |
| dwell (v) | اقامت گزیدن ، ساکن شدن |
| dying | انداختن |

E

| | |
|------------|---------------------|
| each | هر یک |
| early | زود |
| earth | زمین |
| earthly | زمینی ، خاکی |
| earnestly | مشتاقانه |
| east | مشرق |
| eat (v) | خوردن |
| edge | لبه |
| eight | هشت |
| elders | مشایخ |
| eleven | یازده |
| else | دیگر |
| emperor | امپراطور |
| end | خر ، انتها |
| enemies | دشمنان |
| enough | کافی |
| enrage (v) | خشمگین کردن |
| enter (v) | وارد شدن ، داخل شدن |
| equal | برابر ، مساوی |
| escape (v) | گریختن ، فرار کردن |
| eternal | جاودانی ، ابدی |
| even | حتی |
| evening | عصر |

| | |
|-------------|-------------------------|
| ever | همیشه ، همواره |
| every | هر |
| everyone | هر کس ، هر یک |
| everything | هر چیز |
| evil | شریر |
| exactly | دقیقاً |
| exalt (v) | سر افراز شدن |
| example | نمونه ، مثل |
| except | باستثناء ، بجز |
| excuse | بهانه ، عذر |
| expensive | گران قیمت |
| eyes | چشم ها |
| explain (v) | توضیح دادن ، شرح دادن |
| F | |
| face | صورت |
| faith | عقیده ، ایمان |
| faithful | باوفا |
| fall (v) | افتادن |
| false | کاذب ، کذب ، دروغ |
| family | خانواده |
| famine | قحطی |
| far | دور |
| farther | دورتر |
| fast | سرعت ، روزه |
| fastest | سریع ترین |
| fatten (v) | چاق کردن ، فربه کردن |
| father | پدر |
| fault | تقصیر |
| favour (v) | الطاف داشتن |
| fear (v) | ترسیدن |
| fearful | وحشت آور ، ترسناک |
| feast | جشن ، ضیافت |
| feed (v) | خوراک دادن ، تغذیه کردن |
| feel (v) | حس کردن |

| | |
|-------------|-------------------------|
| feet | پاهای |
| fellow | همراه ، رفیق |
| fetch (v) | رفتن و آوردن |
| fever | تب |
| few | رخی ، چند ، اندکی |
| field | مزرعه |
| fifty three | پنجاه و سه |
| fight (v) | جنگیدن ، نزاع کردن |
| fill (v) | پر کردن |
| finally | الاحره ، خلاصه |
| find (v) | یدا کردن ، یافتن |
| fine | خوب ، عالی ، زیبا |
| finest | عالی ترین ، زیبا ترین |
| finger | انگشت |
| finish (v) | تمام کردن |
| fire | آتش |
| first | اول ، نخست |
| firstborn | نخست زاده |
| fish | ماهی |
| fisherman | ماهی گیر ، صیاد |
| fishing | صید کردن ماهی |
| fling (v) | انداختن ، پرتاب کردن |
| flock | گله |
| flow (v) | جاری شدن |
| fold | آغل گوسفندان |
| folk | قوم ، گروه ، مردم |
| follow (v) | پیروی کردن ، دنبال کردن |
| followers | پیروان |
| food | غذا ، خوراک |
| foolish | نادان ، احمق |
| for | زیرا ، برای |
| force | زور ، نیرو |
| forever | تا ابد ، همیشگی |
| forgive (v) | بخشیدن ، آمرزیدن |

شبان نیکو

| | |
|--------------|------------------------|
| forgiveness | آمرزش |
| forth | جلو ، پیش |
| forty | چهل |
| foul | ناپاک ، کثیف |
| fountain | چشمه |
| fragments | تکه ها ، پاره ها |
| frankincense | کندر |
| free (v) | آزاد کردن |
| friends | دوستان |
| fright | ترس ، هراس |
| frighten (v) | ترساندن |
| fry (v) | سرخ کردن |
| full | پر |
| funeral | تشییع جنازه |
| further | بعلاوه ، دورتر ، بیشتر |

G

| | |
|------------|--------------------|
| gardener | باغبان |
| gardens | باغ ها |
| gate | دروازه |
| gather (v) | گرد آمدن ، جمع شدن |
| get (v) | بدست آوردن ، گرفتن |
| gift | پیشکش ، هدیه |
| girl | دختر |
| give (v) | دادن |
| glad | خرسند ، شاد |
| gladness | خوشحالی |
| glory | شکوه ، جلال |
| glue | سریشم ، چسب |
| go (v) | رفتن |
| God | خدا |
| gold | طلا |
| good | خوب ، نیکو |
| goodness | خوبی |
| gospel | خبر خوش ، انجیل |

| | |
|-----------|---------------------|
| governor | فرماندار ، حاکم |
| grapes | انگور ها |
| grass | علف ، چمن ، گیاه |
| graze (v) | چراندن |
| great | بزرگ ، عظیم |
| greater | بزرگتر |
| greatly | زیاد ، کثیر |
| green | سبز |
| ground | زمین |
| grow (v) | نمو کردن ، رشد کردن |
| guards | نگهبانان |

H

| | |
|------------|------------------------|
| hail | سلام ، درود |
| hair | مو |
| half | نصف |
| hammer | چکش |
| hands | دست ها |
| hang | آویزان کردن |
| happen (v) | رخ دادن ، اتفاق افتادن |
| happiness | خوشبختی ، شادی |
| happy | خوشحالی ، شادی |
| harm (v) | صدمه زدن ، آسیب رساندن |
| have (v) | داشتن |
| he | او (مذکر) |
| head | رأس ، سر |
| heal (v) | شفا دادن |
| hear (v) | شنیدن |
| heart | دل ، قلب |
| heartily | قلباً |
| heaven | آسمان ، بهشت |
| heavenly | آسمانی |
| heavy | سنگین |
| help (v) | مساعدت کردن ، کمک کردن |
| her | او (مؤنث) |

شبان نیکو

| | |
|------------|----------------------------|
| here | اینجا |
| herself | خودش (مؤنث) |
| high | مرتفع ، بلند |
| highest | بلند ترین |
| hill | تپه |
| him | او (مذکر) |
| himself | خودش (مذکر) |
| hire (v) | کرایه کردن ، استخدام نمودن |
| his | مال او (مذکر) |
| hogs | خوک ها |
| hold (v) | گرفتن ، نگاهداشتن |
| hole | سوراخ |
| holy | مقدس |
| home | خانه |
| honey | عسل |
| honour | حرمت ، احترام ، عزت |
| hope | امید |
| hot | داغ |
| hour | ساعت |
| house | منزل |
| how | چگونه ، چطور |
| huge | بسیار بزرگ ، عظیم الجثه |
| humble (v) | تواضع نمودن ، فروتنی کردن |
| hundred | صد |
| hunger | گرسنه |
| hungry | گرسنگی |
| hurried | عجولانه |
| hurry | عجله کردن |
| husband | شوهر |

I

| | |
|---------|------------|
| if | اگر |
| imitate | تقلید کردن |

| | |
|-------------|-------------------------|
| immediately | فوراً |
| immoral | بد اخلاق |
| in | میان ، داخل |
| incense | بخور |
| inn | مهمانخانه ، کاروانسرا |
| innkeeper | سرای دار |
| inside | داخل |
| instructive | آموزنده |
| instead | بجای ، در عوض |
| into | در میان ، توی |
| invitation | دعوت |
| invite (v) | دعوت کردن |
| it | آن |
| J | |
| jail | زندان |
| Jewish | یهودی |
| journey | مسافرت |
| joy | خوشی - شادی |
| judge | داور - قاضی |
| judgement | قضایات - داوری |
| jump (v) | جستن - پریدن |
| just | عیناً - فقط - عادل |
| K | |
| keep (v) | نگهداری کردن |
| kill (v) | کشتن |
| kilometres | کیلومتر (ها) |
| kind | مهربان - نوع |
| kindly | از روی محبت - شفقت آمیز |

شبان نیکو

| | | | |
|-----------|-------------------------------|------------|--------------------------|
| king | مهربانی | lie (v) | خوابیدن - دراز کشیدن |
| kingdom | پادشاه | life | حیات - زندگی |
| kiss (v) | بوسیدن | lift (v) | برداشتن - بلند کردن |
| kneel (v) | زانودن | light | روشنائی - نور |
| know | دریافتن - دانستن | like (v) | مانند |
| L | | like (v) | دوست داشتن |
| lake | دریاچه | likewise | اینطور - بدین طریق |
| lamb | بره | linen | کفن |
| lame | شل - لنگ | listen (v) | گوش دادن |
| land | ملک - زمین | little | کم - کوچک |
| land (v) | بخشکی رسیدن - فرود آمدن | live (v) | زندگی کردن |
| last | آخر | load | بار |
| later | بعداً | load (v) | بار گیری کردن |
| laugh (v) | خندیدن | loaves | قرص های نان |
| law | شریعت - قانون | locusts | ملخ ها |
| lay (v) | خواباندن - پائین گذاشتن | long | دراز |
| lead (v) | هدایت کردن - راهنمایی کردن | long (v) | اشتیاق داشتن - آرزو کردن |
| leaders | هادیان - راهنمایان - پیشوایان | longer | دراز تر - طولانی تر |
| learn (v) | آموختن - یاد گرفتن | look (v) | نگاه کردن |
| leave (v) | واگزاردن - ترک کردن | lord | صاحب - آقا - خداوند |
| leg | پا | lost | گمشده |
| leper | جزامی - مبروص | loud | (صدای) بلند |
| leprosy | جزام - برص | love (v) | محبت نمودن |
| less | کمتر | loving | بامحبت |
| lesson | درس | M | |
| let | اجازه | maiden | باکره - دوشیزه |
| letters | حروف - نامه ها | make (v) | درست کردن - ساختن |
| lie (v) | دروغ گفتن | man | مرد |

شبان نیکو

| | | | |
|----------------|--------------------------|-----------|-------------------------|
| manger | آخور | morning | صبح |
| many | بسیاری | most | بیشتر از همه - اکثر |
| market | بازار | mother | مادر |
| married | متأهل | mountain | کوه |
| master | استاد | move (v) | انتقال دادن - حرکت کردن |
| matter | موضوع - ماده | much | مقدار زیاد |
| mattress | تشک | mud | گل |
| may | ممکن | multitude | جمعیت - گروه |
| me | من | must | باید |
| mean (v) | مقصود داشتن - معنی داشتن | myrrh | مر |
| meet (v) | ملاقات کردن | myself | خودم |
| meeting | مجلس | N | |
| men | مردها | nail (v) | میخ کوبیدن |
| mercy | رحمت | nails | میخ ها |
| message | خبر - پیام | naked | لخت - عریان |
| midst | وسط - اواسط | name | نام - اسم |
| might | توانائی - زور | named | مسمی |
| miles | میل ها | narrow | تنگ - باریک |
| million | میلیون | nations | ملت ها |
| mind | عقل | near | نزدیک |
| mine | مال من - معدن | neatly | بطور پاکیزه - بطور مرتب |
| miracles | معجزات | neck | گردن |
| mixed | مخلوط - آمیخته | need (v) | احتیاج داشتن |
| moment | لحظه | needy | محتاج - نیازمند |
| money | پول | neighbour | مجاور - همسایه |
| money changers | صرافان | net | طور - دام |
| moon | ماه | never | هرگز |
| more | بیشتر | new | تازه - جدید |

شبان نیکو

| | |
|----------|------------------|
| news | اخبار |
| next | دیگری - بعد |
| night | شب |
| nine | نه |
| nobody | هیچکس |
| noise | سرو صدا |
| none | هیچکدام |
| nonsense | حرف پوچ - بی خود |
| north | شمال |
| not | نه |
| nothing | هیچ |
| now | حالا |
| number | شماره - عدد |

O

| | |
|-------------|----------------------------|
| obey (v) | اطاعت کردن |
| of | از |
| offer (v) | تقديم کردن |
| often | گاهگاهی - غالبا |
| oil | روغن |
| ointment | روغن - مرهم |
| old | سالخورده - قدیم - پیر |
| older | قدیمی تر - مسن تر - پیر تر |
| on | بالای - بر روی - روی |
| once | یک مرتبه - یکبار |
| one | خواهیدن - دراز کشیدن |
| one o'clock | حیات - زندگی |
| only | برداشتن - بلند کردن |
| open(v) | باز کردن - گشودن |

| | |
|-----------|--------------------------|
| or | یا |
| order (v) | سفارش دادن - دستور دادن |
| orders | دستورات - اوامر |
| other | دیگر - دیگری |
| ought | بایستی - باید |
| our | مال ما |
| out | بیرون - خارج |
| outside | بیرون - خارج |
| over | بالای - روی |
| owe (v) | بدهکار بودن - مدیون بودن |
| own | خویش - خود |
| oxen | گاوهای نر |

P

| | |
|-----------|--------------------------|
| pain | رنج - درد |
| palace | قصر |
| pallet | تشک کاهی |
| palm | درخت خرما - نخل - کف دست |
| paralysed | مفلوج |
| parents | والدین |
| part | سهم - قسمت |
| pass (v) | قبول شدن - عبور کردن |
| pasture | چراگاه - مراتع |
| paths | راه ها |
| pay (v) | پرداختن |
| payment | پرداخت |
| peace | صلح |
| people | مردم |
| perfume | عطر |

شبان نیکو

| | |
|--------------|-------------------------|
| perhaps | شاید |
| period | خلال - دوره |
| perish (v) | هلاک شدن |
| permission | اجازه |
| person | شخص |
| persuasion | نیروی وارد کننده |
| physical | مادی - جسمی |
| pick (v) | برداشتن - چیدن |
| pieces | تکه ها - قطعات |
| pigeons | کبوترها |
| pity (v) | دلسوزی کردن - ترحم کردن |
| place | جا - مکان |
| plane | رنده |
| plant | نهال - گیاه |
| plead (v) | دفاع کردن |
| please | لطفاً |
| pleasure | لذت - دلخواه - میل |
| plenty | فراوان |
| pool | حوض |
| poor | فقیر |
| possessions | دارائی - متصرفات |
| pour (v) | ریختن - پاشیدن |
| power | قدرت |
| practise (v) | تمرین کردن |
| pray (v) | درخواست کردن - دعا کردن |
| prayer | دعا |
| preach (v) | موعظه کردن |
| precious | گرانها |

| | |
|--------------|------------------------|
| pregnant | حامله |
| preparations | تدارک |
| prepare (v) | آماده کردن - تهیه کردن |
| presence | حضور |
| presently | اخیراً |
| presents | هدایا |
| price | ارزش - قیمت |
| priesthood | کهنات |
| priests | کاهنان |
| prison | زندان |
| prisoner | زندانی |
| promise (v) | وعده دادن |
| promised | موعود |
| property | مال - دارائی |
| prove (v) | ثابت کردن |
| punish (v) | تنبيه کردن |
| purple | رنگ ارغوانی |
| purpose | مقصود - هدف |
| push (v) | فشار دادن |
| put (v) | گذاشتن |

Q

| | |
|-----------|--------------|
| questions | سؤالات |
| quickly | با سرعت |
| quiet | ساکت - آرام |
| quote (v) | نقل قول کردن |

R

| | |
|---------|------------------|
| Rabbi | (عالم یهودی) ربی |
| raisins | کشمش |

شبان نیکو

| | | | |
|---------------|----------------------------|---------------|-------------------------|
| rather | بلکه - بیشتر | ride (v) | سوار شدن |
| reach (v) | رسیدن | right | درست - صحیح |
| read (v) | خواندن | righteousness | عدالت |
| ready | حاضر - آماده | ring | انگشتر |
| real | واقعی | rise (v) | قیام کردن - بر آمدن - |
| really | واقعاً - راستی | | طلوع کردن |
| receive (v) | گرفتن - دریافت نمودن | river | رودخانه |
| reed | نی | road | راه - جاده |
| refuse (v) | امتناع ورزیدن | robbers | دزدان - یاغیان |
| regret (v) | پشیمان شدن - متأسف شدن | robe | ردا - خرقة |
| rejoice (v) | وجد نمودن - شادی کردن | rod | عصا |
| religious | مذهبی | rogue | آدم گستاخ |
| remain (v) | مقیم شدن - باقی ماندن | roll (v) | غلطیدن |
| remember (v) | بخاطر آوردن | Roman | رومی |
| remove (v) | برداشتن - جا بجا کردن | Rome | روم |
| repay (v) | پس دادن | room | اطاق |
| repent (v) | پشیمان شدن - توبه کردن | round | دور تا دور - گرد - مدور |
| report (v) | خبر دادن - گزارش دادن | rows | ردیف ها - صفوف |
| request (v) | درخواست کردن | rude | خشن - گستاخ |
| responsible | مسئول | rule (v) | حکومت کردن |
| rest (v) | استراحت کردن - آرامی یافتن | run (v) | دویدن |
| restore (v) | پس دادن - مسترد نمودن | S | |
| result | نتیجه | sacrifice (v) | قربانی کردن |
| resurrect (v) | قیام کردن | sacrificed | قربانی |
| resurrection | قیام | sad | افسرده - غمگین |
| return (v) | مراجعت کردن | sake | بخاطر |
| reveal (v) | کشف کردن - آشکار ساختن | same | همان |
| rich | ثروتمند - متمول | Satan | شیطان |

شبان نیکو

| | | | |
|--------------|-------------------------|-----------|-----------------------|
| satisfy (v) | قانع شدن - راضی شدن | severe | شدید |
| Saturday | شنبه | shadow | سایه |
| save (v) | نجات دادن | shake (v) | لرزیدن - تکان خوردن |
| say (v) | گفتن | share (v) | قسمت کردن - سهیم بودن |
| scarlet | رنگ سرخ | she | او (مؤنث) |
| sceptre | عصای سلطنتی | sheep | گوسفند - گوسفندان |
| scholars | علما | shepherds | چوپانان |
| scorn (v) | اهانت کردن | shine (v) | درخشیدن |
| scourge (v) | تازیانه زدن | shoes | کفش ها |
| scribes | کاتبان | shop | مغازه |
| search (v) | جستجو کردن - تحقیق کردن | shout (v) | داد زدن - فریاد کردن |
| secret | مخفی - راز - رمز - سر | show (v) | نشان دادن |
| secretly | مخفیانه | sick | مریض |
| see (v) | دیدن | sickness | بیماری |
| seek (v) | جستجو کردن | side | جانب - طرف |
| seem (v) | بنظر آمدن | sight | منظره - بینائی |
| seize (v) | قاییدن - بودن - گرفتن | sign | اثر - نشانه - علامت |
| self-centred | خود پسند | silly | ابله - نادان |
| sell (v) | فروختن | silver | نقره |
| sellers | فروشندهگان | sin (v) | گناه کردن |
| send (v) | فرستادن | single | مفرد |
| sermons | سخنرانیها - موعظه ها | sinless | بی گناه |
| servants | نوکران - خدام | sinner | گناهکار |
| settle (v) | ساکن شدن - تصفیه | sins | گناهان |
| | حساب کردن | sit (v) | نشستن |
| seven | هفت | six | شش |
| seventy | هفتاد | sixty | شصت |
| several | چند تا - متعدد | skull | کاسه سر - جمجمه |

شبان نیکو

| | | | |
|--------------|-----------------------|--------------|--------------------------|
| sky | آسمان | stars | ستارگان |
| slap (v) | سیلی زدن | start (v) | شروع کردن - عازم شدن |
| slavery | بندگی | stay (v) | ایستادن - توقف کردن |
| slaves | برده ها | steep | سراشیب |
| sleep (v) | خوابیدن | stone | سنگ |
| small | کوچک | stone (v) | سنگسار کردن |
| so | همچنین | stoop (v) | دولا شدن - خم شدن |
| soldiers | سربازان | stop (v) | توقف کردن - ایستادن |
| some | مقداری - بعضی | story | حکایت |
| something | چیزی | straight | راست - مستقیم |
| sometimes | گاهی اوقات | strange | عجیب - بیگانه - غریبه |
| son | پسر | stranger | غریب - بیگانه |
| soon | بزودی - زود | street | کوچه - خیابان |
| sorrowful | غمگین - محزون | strike (v) | ضربت زدن |
| sorry | متأسف | strip (v) | برهنه کردن |
| soul | نفس - جان | strong | نیرومند - قوی |
| speak (v) | حرف زدن | such | همچون - چنین |
| spend (v) | خرج کردن - صرف کردن | suddenly | ناگاه |
| spies | جاسوسان | suffer (v) | رنج بردن - متحمل درد شدن |
| spit (v) | تف کردن | suicide | خودکشی |
| spirit | روح | sun | آفتاب |
| spiritual | روحانی | Sunday | یکشنبه |
| splendid | با عظمت - باشکوه | supper | شام |
| spotless | بی عیب | suppose (v) | تصور کردن - فرض کردن |
| squander (v) | برباد دادن - تلف کردن | sure | مطمئن |
| stable | طویل | surely | مطمئناً |
| staff | چوبدستی | surprise (v) | تعجب کردن |
| stand (v) | ایستادن | swaddling | قنداق |

شبان نیکو

| | |
|----------------|-------|
| sweat | عرق |
| sweet smelling | خوشبو |
| sword | شمشیر |
| synagogue | کنیسه |

T

| | |
|---------------|-------------------------|
| table | میز |
| take (v) | بردن - گرفتن |
| talk (v) | صحبت کردن |
| tax collector | مأمور مالیات - باجگیر |
| teach (v) | تعلیم دادن |
| teacher | معلم |
| tear (v) | پاره کردن - دریدن |
| tears | اشکها |
| tell (v) | گفتن |
| Temple | معبد - هیکل |
| tempt (v) | وسوسه کردن - آزمودن |
| temptations | وسوسه ها - آزمایشات |
| ten | ده |
| tenderly | با دلسوزی - لطیفانه |
| testify (v) | گواهی دادن - شهادت دادن |
| than | از |
| thank (v) | تشکر کردن |
| that | آن - که |
| their | مال آنها |
| them | آنها |
| themselves | خودشان |
| then | آنگاه - پس |
| there | آنجا |

| | |
|--------------|-----------------------|
| therefore | بنا براین |
| these | اینها |
| they | آنها |
| thick | ضخیم |
| thieves | دزدان |
| things | چیز ها - اشیاء |
| think (v) | تفکر کردن |
| thirsty | تشنه |
| thirty | سی |
| thirty eight | سی و هشت |
| this | این |
| thorn | خاردار |
| those | آنها |
| thoughts | تصورات - افکار |
| thousands | هزاران |
| three | سه |
| throat | گلو |
| through | سر تا سر - از میان |
| throw (v) | انداختن - پرت کردن |
| tie (v) | بستن |
| till | تا |
| time | زمان - وقت |
| tire (v) | خسته کردن |
| tired | خسته |
| tithe | ده یک - عشر |
| today | امروز |
| together | باهم |
| toil (v) | رنج بردن - زحمت کشیدن |

شبان نیکو

| | |
|-----------------|--------------------------|
| tomb | قبر |
| too | آنقدر - زیاد - نیز |
| torturers | زار دهنده گان |
| touch (v) | لمس کردن |
| toward | بسوی - بطرف |
| towel | حوله |
| trouble (v) | زحمت دادن |
| trust (v) | توکل نمودن |
| truth | حقیقت - راستی |
| try (v) | کوشیدن - آزمودن |
| turn (v) | برگشتن |
| twelve | دوازده |
| twelve o'clock | ساعت ۱۲ |
| twenty | بیست |
| twenty five | بیست و پنج |
| twist (v) | تابیدن - پیچیدن |
| two | دو |
| U | |
| unclean | نجس - ناپاک |
| understand (v) | درک کردن - فهمیدن |
| unless | جز اینکه - مگر |
| unrighteousness | بی عدالتی |
| upset (v) | واژگون کردن - مضطرب کردن |
| use (v) | بکار بردن |
| up | بالا |
| upon | بالای - روی |
| us | خودمان - ما |

| | |
|-------------|--------------------------|
| V | |
| valley | دره |
| very | حقیقی - خیلی - زیاد |
| victorious | پیروزمند |
| village | دهکده |
| visible | دیدنی - مری |
| visit (v) | ملاقات کردن |
| W | |
| wait (v) | انتظار کشیدن - منتظر شدن |
| wake up (v) | بیدار کردن |
| walk (v) | قدم زدن - گردش کردن |
| want (v) | خواستن |
| warm (v) | گرم کردن |
| wash (v) | شستن |
| watch (v) | مواظبت کردن - تماشا کردن |
| water | آب |
| wave (v) | موج زدن - تکان خوردن |
| way | طریق - راه |
| we | ما |
| week | هفته |
| wedding | عروسی |
| weep (v) | گریه کردن |
| welcome (v) | خوش آمدن گفتن |
| well | تندرست - چاه |
| what | آنچه - چه |
| when | هنگامی که - وقتی |
| whenever | هر گاه - هر موقع |
| where | کجا |

شبان نیکو

| | |
|-------------|-----------------------|
| which | کدام |
| while | مادامی که - زمانی که |
| whip | شلاق - تازیانه |
| who | که - کی |
| whoever | هر آنکه - هر کسی که |
| whole | کامل - سالم |
| whom | آنکس که |
| why | چرا |
| wicked | شریر |
| widow | بیوه زن |
| wife | همسر - زوجه |
| wild | بری - بیابانی - وحشی |
| wilderness | صحرا - بیابان |
| wine | شراب |
| wipe (v) | خشک کردن - پاک کردن |
| wisdom | حکمت |
| wise | خردمند - حکیم |
| wisely | حکیمانه |
| wish (v) | آرزو کردن - میل داشتن |
| with | با |
| without | بدون |
| witness (v) | شهادت دادن |
| witnesses | شاهدان |
| womb | رحم |
| woman | زن |
| wonderful | عجیب |
| word | کلمه |
| work | عمل - کار |

| | |
|-------------|-------------------------|
| work (v) | عمل - کار |
| world | دنیا - جهان |
| worldly | دنیوی |
| worry (v) | مضطرب بودن |
| worship (v) | عبادت کردن - پرستش کردن |
| worthy | شایسته - لایق |
| wounds | جراحات - زخم ها |
| wrap (v) | پیچیدن |
| write (v) | نوشتن |
| wrong | خطا - غلط |

Y

| | |
|-----------|----------------------|
| yes | بلی |
| years | سالها |
| yesterday | دیروز |
| you | شما - شما ها |
| young | جوان |
| younger | کوچکتر - جوان تر |
| your | مال شما ها - مال شما |
| yours | مال خود شما |
| youth | جوان - جوانان |

فهرست عبارات و اصطلاحات List of Phrases and Idioms

اصطلاحات و عباراتی که ذیلاً نوشته شده است، ما کوشیده ایم به بهترین وجهی معنی آنها را بنویسیم. ولی در بعضی از موارد چون فاعل مجهول است مانند came back که معلوم نیست آیا she came back, he came back و یا they came back است پس ما فاعل مفرد سوم شخص را نوشته ایم: مثلاً came back را "برگشت، مراجعت نمود" ترجمه کرده ایم. بنابراین امیدواریم، خود خواننده در هنگام مطالعه کتاب، معنی اصلی عبارت و اصطلاح را در جمله کامل و بطور دقیق درک نماید.

| | | | |
|---------------------|---------------------------------|---------------------|--------------------------|
| A | | at a distance | بمسافت دور |
| a drink of water | یک جرعه آب | at census time | در هنگام سرشماری |
| after all | بعد از همه - عاقبت - رو یهمرفته | at first | در ابتداء - در وهله اول |
| after a time | بعد از مدتی | at last | بالاخره |
| after that | بعد از آن - سپس | at least | اقلاً - دست کم |
| a great deal | مقدار زیاد | at once | بی درنگ - بلا فاصله |
| a great many | تعداد زیاد | at that time | در آن هنگام |
| a little later than | اندکی بعد از | at the same time | در همان موقع |
| a little way off | کمی دور تر | at the very time | در عین همان وقت |
| a long time ago | در زمان قدیم | away from | دور از |
| a long walk | گردش طولانی | B | |
| a long way off | راه طولانی | became pregnant | حامله شدن |
| all day long | تمام روز | began to get better | شروع به بهبود یافتن نمود |
| a new heart | قلب تازه | believe in God | ایمان بخدا داشتن |
| any more | دیگر - بیشتر | believe on Me | بمن ایمان آوردن |
| as a result of | در نتیجه | belonged to God | متعلق بخدا، مال خدا |
| as fast as | به سرعت مانند | be quiet | خاموش شو - سکوت |
| as hard as stone | سفت مانند سنگ | | را رعایت کن |
| as he grew | در حین رشد | born again | تولد تازه "تولد روحانی" |
| as soon as | بمجرد اینکه - بمحض اینکه | bring back word | خبر آوردن |
| at dinner | در هنگام شام | | |

| | | | |
|--------------------------|------------------------------|----------------------|-------------------|
| bring out | بیرون آوردن | come down from | پائین آمدن از |
| brought the money back | پول را | come to life | زنده شدن |
| | پس آورد | come to see | برای تماشا آمدن |
| burn down | سوزاندن | coming out | در حال بیرون آمدن |
| busy thinking | مشغول تفکر بودن | coming toward | میاید بسوی |
| by night | در شب | commit a sin | مرتکب گناه شدن |
| by the side | بپهلوی - در کنار | could not | نمیتوانست |
| C | | could not make | نمیتوانست |
| came along | جلو رفت - پیشرفت کرد | cried out | فریاد کرد |
| came back | برگشت - مراجعت کرد | D | |
| came by | نزدیک شد - بدست آورد | desire to die | خواستار مرگ |
| came down | پائین آمد - نزول کرد | did not come back | بر نگشت |
| came from | اهل جائی بود - از ... آمد | did not go back | بر نگشت |
| came into | وارد شد - داخل گردید | did not stay | نماند |
| came near | نزدیک آمد | did want to be | میخواست |
| came out | بیرون آمد - ظاهر شد | did you not know? | آیا ندانسته اید |
| came to | رخ داد - اتفاق افتاد | does not belong to | متعلق نیست به |
| came to an end | به اتمام رسید | done wrong | اشتباه کرده است |
| came to himself | بخود آمد | drew near | نزدیک شد |
| came to meet | برای استقبال آمد | drove away | دور کرد - راند |
| came to pass | واقع شد | E | |
| came to see | به تماشا آمد - به ملاقات آمد | early in the morning | صبح زود |
| came up | پیش آمد - بالا آمد | eight days old | هشت روزه |
| carried out | بیرون برد - انجام داد | eternal life | حیات جاودانی |
| cast out | بیرون انداخت - اخراج نمود | even some | حتی - بعضی |
| caught him by the throat | گلوی او را گرفت | exactly as | درست مانند |
| | | F | |
| close to | نزدیک به | face to face | روبرو |

شبان نیکو

| | |
|---------------------|-------------------------|
| feel worried | احساس نگرانی کردن |
| fell down | بپائین افتاد - سجده کرد |
| fell on their faces | بروی در افتادند |
| felt sure | احساس اطمینان کرد |
| fight against | مبارزه کردن |
| for a while | برای زمانی |
| for example | مثلا |
| from now on | از این بعد |
| from on high | از بالا |
| from that time | از آن وقت |
| from the moment | از زمانی - از لحظه |

G

| | |
|-----------------------|----------------------|
| gather up | جمع آوری کردن |
| get out | یحیی را وقف خدا نمود |
| get up | بیرون شدن |
| give Jesus up to them | عیسی را بآنها |
| | تسلیم کردن |
| give me time | مرا رخصت ده |
| go and see | وقف خدا شده |
| go free | بیروید و ببینید |
| good news | آزاد شدن |
| going down | در حال پائین رفتن |
| going to be married | ازدواج خواهد کرد |
| going to happen | اتفاق خواهد افتاد |
| going to live | زندگی خواهد کرد |
| going to search | جستجو خواهد کرد |
| got back from | بر گشت از |
| got ready | حاضر شد |
| got ready to leave | آماده شد برود |

| | |
|--------------|------------------|
| got together | دور هم جمع شدند |
| got up | برخاست - بلند شد |
| grew late | دیر شد |
| grew older | پیر تر شد |

H

| | |
|--------------------------|--------------------|
| had a fire ready | آتش را آماده کرد |
| had been able | توانسته بود |
| had no hope left | دیگر هیچ |
| | امیدی نداشت |
| had to | مجبور شد - میبایست |
| had to go | میبایست برود |
| had to prepare | میبایست آماده شود |
| happened to be going | اتفاق افتاد |
| | که برود |
| have names given to them | نامگذاری |
| | شده اند |
| have to | میبایست - باید |
| have to climb up | باید بالا برود |
| have to punish | باید تنبیه شد |
| healing hands | دستهای شفا بخش |
| he held his peace | او چیزی نگفت |
| he let them stay | او گذاشت که بمانند |
| here and there | اینجا و آنجا |
| hired himself out | خود را مزدور ساخت |
| hired men | مزدوران |
| His blood be on us | خون او بر ما باد |
| how can it be | چطور ممکن است |
| how many | چند تا |

شبان نیکو

how often چند وقت به چند وقت
hurried back با عجله برگشت

I

in answer to them در جواب آنها
in order to برای اینکه - تا اینکه
in such a way that بطریقی که -
 بطوریکه
in the eyes of بنظر
in this matter در این مورد
in this way به این طریق
in which که در
it seemed as if به نظر رسید که
it was very wrong of me من خیلی
I wash my hands of دست خود
 را از آن میشویم

J

just as درست مانند - مثل اینکه

K

kept on looking خیره شده
kingdom of heaven ملکوت آسمان

L

Lamb of God بره خدا
less than کمتر از
let us بگذارید
longing for آرزو داشتن برای
longed to talk مشتاق بود صحبت کند
looking for منتظر بودن برای -
 جستجو نمودن برای
lifted up بلند شد

liked best بهتر از همه دوست داشت
listens to گوش میدهد به
living water آب حیات

M

made up his mind تصمیم گرفت
make up ساختن - تنظیم کردن
make you remember بیاد شما آوردن
may be compared ممکن است
 مقایسه کنیم
more angry than ever بیش از پیش
 عصبانی بود
more than بیشتر از، بیش از
more than that بیش از آن
most holy بسیار مقدس - قدوسترین
much more بسیار زیاد
must be میبایستی
must have gone میبایست رفته باشد
my child فرزندم

N

nailed up میخ کوب شد
named John مسمی به یحیی
never let him هرگز باو اجازه ندهید
next day روز بعد
no fault at all کاملاً بی تقصیر
no longer دیری نمیابد
no room for them برای آنها جایی نبود

O

old enough بسن قانونی رسیدن
once more بار دیگر - مجدداً
another one هم دیگر

شبان نیکو

on my way back هنگام بر گشتنم
on the banks of the river در کنار رودخانه
on the top of بالای - روی
ought to have باید داشته باشد
ought to pay باید ادا کند - باید بپردازد
out of all the land از همه جا
over the head بالای سر

P

passed away فوت شد - مرد - در گذشت
poured out ریخته شد
promised to send وعده داد بفرستد
pushed off حرکت کرد - عزیمت کرد
put out بیرون کردن - خاموش کردن

R

right hand side سمت راست
right now همین الان
roll away غلطانیدن
rolled back برداشت

S

said to himself بخود گفت
sat down to rest نشست تا استراحت کند
save from sin از گناه نجات دادن
see to that yourself خودت آنرا انجام بده
set the net دام را انداخت
shone round about با طرف تا بید
should go before میبایست جلو برود
so as to get تا اینکه بگیرد
so happy بسیار خوشحال
some of them بعضی از آنها

someone else کسی دیگر
sons of the law پسران شریعت
soon after بزودی بعد از - کمی دیگر
spent it all همه را خرج کرد
started for عازم
started on the journey back شروع
به برگشتن نمود

started talking شروع به صحبت نمود
started to go شروع به رفتن نمود
stayed behind عقب ماند
stood by ایستاد بپهلوی
stood over ایستاد بالای
stood still توقف نمود
stood up ایستاد
stooped down خم شد
stop being afraid دیگر نترسید
stop troubling دیگر اذیت نکن
straight before درست در مقابل
Sword of the Spirit شمشیر روح

T

that falls to me که نصیب من میشود
the rest باقی مانده - بقیه
the very ne همان - خود
they thought it meant آنها پنداشتند
معنی اش این بود که
this son of mine این پسر من
three years old سه ساله
thrown about پرت پلا
tied Him up او را بستند
time to go back وقت مراجعت
to be doing something چیزی را

انجام دادن
to be kind to one another همدیگر را دوست داشتن
to bring them word برای آنها خبر آوردن
to draw water آب کشیدن
to get into وارد شدن
to have their names put down اسامی خود را ثبت کردن
told them a story حکایتی را برای آنها گفت
to let Jesus go عیسی را رها کرد
to lie down in خوابیدن در
took care موظفیت کرد
took hold of گرفت
took off برداشت
took part شریک شد - شرکت کرد
took them away آنها را برداشت
too proud بسیار متکبر و مغرور
to put around دور گذاشتن - پیچیدن
to put him to death او را بقتل رساندن
to set free آزاد کردن
to settle up تصفیه حساب کردن
to thank God خدا را شکر کردن
tried to make کوشش کرد بسازد
turned around دور زد - چرخید
turned back بعقب رفت
turn down رد کردن
turned him over او را واگذار کرد
turned out بیرون کرد - جمع کرد
turned them all out همه را بیرون کرد

two years of age دو ساله
U
used to take میبرد (برحسب عادت)
used to watch منتظر میبود
(بر حسب عادت)

V

very best بهترین، متتهای کوشش
very likely احتمال میروند
very much خیلی زیاد
very much longer خیلی طولانی تر
very time همان وقت

W

waited upon them ایشان را خدمت کرد
waiting for منتظر شدن
walked on جلو تر رفت
wanted to buy میخواست بخرد
wanted to do میخواست انجام دهد
wanted to know میخواست بداند
was beginning to come شروع بآمدن نمود
was called مسمی بود
was over تمام شد
week was over هفته تمام شد
went after به دنبال رفت
went away دور شد - رفت
went back بر گشت
went back home بخانه برگشت
went before جلو رفت - پیش رفت
went by عبور کرد - رد شد
went from دور شد - رفت از

شبان نیکو

| | | | |
|-----------------------------|-------------------------------|------------------|------------------|
| went off | بیرون رفت - در رفت | wiped them away | آنها را خشک کرد |
| went on farther | جلوتر رفت - دور تر رفت | woke up | بیدار شد |
| went up | بالا رفت | worked away | مشغول فعالیت بود |
| were going along | پیش میرفتند | would have to be | میبایست باشد |
| what is that to us? | بما چه مربوط است | would like | میخواست |
| when the boat came to shore | وقتی که قایق بساحل رسید | | |
| where are you staying | کجا اقامت میکنید؟ | | |
| which is to be | که باید بشود | | |
| which means | که بمعنی | | |
| whole of the day | تمام روز | | |
| why did you treat us so? | چرا اینطور با ما رفتار کردید؟ | | |

THE GOOD

SHEPHERD

شبان نیکو

The Good Shepherd

شبان نیکو



این کتاب شامل نکات زیر میباشد:

- داستانی جالب به فارسی و انگلیسی
- خود آموز زبان انگلیسی
- فهرست لغات (بیش از ۱۰۰۰ کلمه)
- فهرست عبارات و اصطلاحات